

به این ترتیب فرض کنیم که چنین خانواری درآمد سالیانه‌ای معادل ۹ پوند داشته است، با توجه به قیمت برنج، چنین خانواری نمی‌توانست برای سیر کردن شکم خود برنج به قدر کافی تهیه کند و این تازه در حالتی است که هیچ هزینه دیگری هم نبود. اگر تخمین درآمد خانوار را به ۱۲ پوند در سال ارتقاء بدهیم، در آن حالت پس از تهیه برنج به قدر کفایت، روزی ۱ پنس قدیم برای دیگر هزینه‌ها باقی می‌ماند. به دلایلی که برایمان روشن نیست سطح قیمت‌ها در استرآباد از گیلان بیشتر بوده است و به همین دلیل، با درآمد مشابه مثلاً ۹ پوند در سال، یک زارع گیلانی می‌توانست ۵/۴۵ کیلوگرم برنج تهیه کند، در حالی که قدرت خرید زارع استرآبادی با همان درآمد سالیانه فقط معادل ۱/۸۲ کیلوگرم بود.

همان‌طور که قبلاً گفته‌ایم، وقتی وضعیت دهقانان در استان‌هایی که به‌طور نسبی در وضعیت بهتری بودند آن‌گونه باشد که مختصراً توصیف کردیم، در دیگر نواحی ایران که فقر عمومی بیشتری وجود داشته است، فقر روستائیان فقط می‌تواند عمیق‌تر و چشمگیرتر بوده باشد. این مبحث را عجلتاً رها می‌کنیم و مجدداً به همین موضوع باز خواهیم گشت.

براساس آنچه که گفته شد، می‌توان گفت که مستقل از شیوه حقوقی مالکیت، طبقه حاکمه ایران در دوره مورد بررسی و براساس درک مخرب و به شدت عقب‌مانده‌ای از ثروت و سرمایه و چگونگی تکثیر سرمایه و ثروت دست به عمل می‌زده است. در بخش دیگری در این مجموعه، این مبحث را با جزئیات بیشتری وامی‌رسم، ولی عجلتاً این نکته را بگویم که به دلیل استبداد همه‌جانبه حاکم، برای صاحبان قدرت ثروت فقط به صورت طلا و نقره دینه شده مفهوم پیدا می‌کرد. به این ترتیب، عامل اصلی و تعیین‌کننده توزیع محصول نه کیفیت زمین بود و نه نرخ عادلانه برگشت برای سرمایه‌گذاری‌های انجام گرفته. شاهد و سندی هم در اختیار ندارم که نشان بدهد برای این جماعت بود و نبود تولیدکنندگان مستقیم، دهقانان، مهم بوده باشد. به سخن دیگر، عامل اصلی و تعیین‌کننده توزیع محصول، کارایی ارگان‌های سرکوب و دیگر حامیان نظم موجود بود که به صورت‌های مختلف به شکل پلیس محلی، سربازان، فراشان، جمع‌کنندگان مالیات، کدخدایان و شیوخ و غیره جلوه گر می‌شد.

تا آنجا که به صاحبان قدرت مربوط می‌شد، سؤال این نبود که چه مقدار می‌توان یا باید گرفت تا زندگی بخور و نمیری هم برای تولیدکنندگان مستقیم تأمین شود، به این منظور تولید تداوم باید و اخذ مازاد عملی باشد. در شرایطی که بر ایران حاکم بود، اخذ حداکثر ممکن به هر وسیله‌ای که امکان داشت و با هر پیامدی که می‌توانست داشته باشد، هدف اصلی و نهایی این قدرتمندان بود. از یک طرف، عدم امنیت مالکیت خصوصی، به دلیل استبداد همه‌جانبه، موجب می‌شد که هر مقدار می‌توانند و مادام که می‌توانند و به هر وسیله‌ای که می‌توانند از دهقانان اخذ کنند و از سوی دیگر و به همین دلیل، دینه‌سازی طلا و نقره به آن‌ها احساس امنیتی کاذب می‌بخشید. ترکیب این خصلت‌ها در حوزه سیاست، موجب بروز چنان نزدیک‌بینی‌های باور نکردنی در حوزه اقتصاد می‌شد که نه تنها در شیوه‌های اخذ مازاد متجلی می‌گشت، بلکه خود را به صورت کمبود جدی سرمایه‌گذاری در اقتصاد به‌طور کلی و در کشاورزی به‌طور اخص نشان می‌داد. این شرایط جز این‌که خود را تولید و بازتولید کند، سرانجام دیگری نداشت. وقتی در اقتصاد سرمایه‌گذاری نشود، تکنیک‌های تولید پیشرفت نمی‌کند، کیفیت زمین، شبکه‌های آبیاری و غیره بهبود نمی‌یابد و در نتیجه، کل تولید ناچیز باقی می‌ماند. از طرف دیگر، در خصوص ادغام روزافزون اقتصاد ایران در اقتصاد سرمایه‌سالاری جهانی و هرچه بازتر شدن اقتصاد به روی کالاهای وارداتی، هزینه تولید و تجدید تولید قدرتمندان که می‌بایست از قبل مازاد اخذ شده تأمین مالی بشود، بیشتر و بیشتر می‌شد. در شرایطی که تولید افزایش نیابد یا به همان سرعت افزایش نیابد، صاحبان قدرت می‌کوشند سهم هرچه بیشتری از کل تولید را در اختیار بگیرند. مستمندتر شدن دهقانان به‌نوبه خود موجب کندی رشد بخش غیرکشاورزی ایران می‌شد؛ چنان‌که در ایران شد. علاوه بر ناچیز بودن سهم دهقانان از تولید که اصولاً قدرت خرید ناچیزی در اختیارشان قرار می‌داد، این شیوه اخذ مازاد، پیامد ناگوار دیگری هم داشت، یعنی به وحدت کشاورزی و صنعت در سطح خانوار روستائی تداوم می‌بخشید. گاهی خانوار دهقانی به دلیل نداری و بی‌چیزی خود را موظف می‌دید که مثلاً بخشی از البسه خود را خود بیافد یا در فعالیت‌های مشابه درگیر شود. به این نکته بازخواهم گشت و توضیح خواهم داد چه می‌گوییم! قبل از آن‌که به بررسی وضعیت دهقانان در خراسان بپردازم به اشاره بگویم که از

وضعیت دهقانان در مناطقی که حاصلخیزی کمتری داشته‌اند، اطلاعات چندانی در اختیار نیست. اطلاعات پراکنده‌ای که هست به نقل می‌ارزد. یکی از ناظران قرن نوزدهم در باره وضعیت اقتصادی حاکم بر سیستان نوشت که «مردم این منطقه به طرز وحشتناکی فقیرند. من هرگز مردمانی تا به این درجه فقیر و بی چیز در عمرم ندیده‌ام.»^۱ همه زمین‌ها و منابع، به اظهار کنسول بیت، متعلق به دولت بود که یک سوم محصول را به عنوان مالیات می‌گرفت. در مواردی که مسئولیت جمع آوری مالیات به یکی از خان‌های محلی واگذار می‌شد، توزیع محصول تفاوت داشت. از دو سوم که سهم تولیدکننده بود، یک سوم می‌بایست به خان پرداخت می‌شد.^۲ همچنین آمده است که شماری از دهات در بلوچستان که در مالکیت دولت است با کار برده کشت می‌شود که معمولاً «در مرز گرسنگی نگاهداری می‌شوند.» قرار است^۱ محصول مال آن‌ها باشد، ولی «بخش قابل توجهی از آن را مأموران دولتی به جیب می‌زنند.»^۲

وضعیت دهقانان در خراسان

کشاورزی خراسان هم شامل تولید دیمی و آبی بود و علاوه بر گندم و جو، مقدار قابل توجهی پنبه و تریاک هم تولید می‌شد. گذشته از نظام مخرب توزیع مازاد در ایالت خراسان، دو دلیل دیگر هم وجود داشت که به عنوان ترمز جلو رشد تولیدات کشاورزی را می‌گرفت.

۱. مقدار متوسط باران سالیانه در خراسان کمتر از ۱۰ اینچ بود و این مقدار باران برای کشاورزی اسکان یافته ناکافی است.

۲. شواهدی در دست است که بی توجهی به سیستم قنوات موجب شد که رشد تولیدات کشاورزی - گرچه با کمبود زمین روبه‌رو نبود، ولی به علت کمبود آب - بطئی باشد. اگر دولت یا صاحبان زمین در این امر مهم سرمایه‌گذاری می‌کردند - که نکردند - امکان افزایش قابل توجه زمین زیرکشت وجود داشت. در حالی که به دلیل کمبود آب، آن‌طور که کنسول الیاس در ۱۸۹۷ گزارش کرد، «میلیون‌ها جریب

۱. بیت، سی. ای: خراسان و سیستان، لندن ۱۹۰۰، ص ۸۳. ۲. همان مأخذ، ص ۱۱۴.
۳. سایکس، پی. ام: گزارش کنسولی، «تجارت کرمان و بلوچستان» در PAP، ۱۸۹۶، جلد ۸۸.

زمین بکر به دلیل نبود آب به زیرکشت در نمی‌آیند.»^۱ به نظر می‌رسد که کمبود آب در خراسان حتی در تعیین اشکال حقوقی تصرف زمین هم دخیل بوده است، چون همین کنسول افزوده است وقتی باران به قدر کافی می‌بارد، «زارع موقتاً متصرف مغرور هر مقدار زمینی می‌تواند بشود که بخواهد. هیچ مقدمات رسمی لازم نیست و کسب اجازه از هیچ مقامی هم ضرورت ندارد.»^۲

به این ترتیب، مالکیت سیال زمین در خراسان وجود داشت و به این دلیل تعجبی ندارد که تکنیک‌های تولیدی در کشاورزی بهبودی نشان نمی‌دهند. برای نشان دادن خصلت ایستائی تکنیک‌های تولیدی از دو سندی که به فاصله ۳۵ سال از یکدیگر تهیه شده‌اند (یکی در ۱۸۶۲ نوشته شد و آن دیگری در ۱۸۹۷) نمونه می‌دهیم. کنسول ایستویک در ۱۸۶۲ گزارش داد «شیوه تولید پنبه در خراسان، چیدن و تمیز کردن پنبه، بدترین شیوه ممکن است. نه به بوته پنبه توجهی می‌شود و نه به محصول.» آقای بیت که در ۱۸۹۷ کنسول انگلیس در مشهد بود، نوشت: «هیچ وسیله مدرن اروپائی برای بهبود تولیدات کشاورزی در این ایالت به کار گرفته نمی‌شود. در حال حاضر، بدوی‌ترین ابزار را به کار می‌گیرند.»^۳

و اما راجع به توزیع محصول و وضعیت زارعان بیت در ۱۸۹۴ گزارش کرد که بیشترین محصولی که یک زارع پس از یک برداشت خوب خواهد داشت، سه یا چهار خروار و پس از یک برداشت محصول متوسط، بین دو یا سه خروار است. به گمان او، «این حد اعلای آن چیزی است که برای بخش اعظم دهقانان، تازه وقتی که همه چیز مطابق میل پیش برود، باقی می‌ماند.» مصرف سالیانه یک خانوار را سه خروار گندم برآورد می‌کنند. به این ترتیب، وقتی که همه چیز مطابق میل پیش می‌رود، درآمد یک خانواده زارع فقط کفاف مقدار نان مصرفی آن‌ها را می‌کند و برای دیگر مصارف چیزی باقی نمی‌ماند. ولی در همان گزارش، همو می‌افزاید «این مقدار کل درآمد یک زارع خوشبخت در خراسان است. از این مقدار، حاکم محل، نوکران او و کدخدای ده و دیگران، بخش قابل توجهی را به جیب می‌زنند.» به این

۱. الیاس. ن: گزارش کنسولی، «تجارت خراسان» در PAP، ۱۸۹۷، جلد ۹۲.

۲. همان مأخذ.

۳. ایستویک، ای. بی: گزارش کنسولی، «تجارت خراسان» در PAP، ۱۸۶۳، جلد ۷۰. همچنین نگاه کنید به بیت: گزارش کنسولی، «تجارت خراسان» در PAP، ۱۸۹۸، جلد ۹۷.

ترتیب، تعجبی ندارد که در همین گزارش، می‌خوانیم: «این مردمان بی‌غل و غش آنچنان زندگی می‌کنند که با آنچه که خواستی است تفاوت بسیاری دارد. در آلونک‌های بی‌پنجره که فقط سوراخی در مرکز سقف برای خروج دود دارد، زندگی می‌کنند و کثافت دهکده‌هایشان غیر قابل توصیف است. در زمستان هم از هوای سخت به دلیل نداشتن لباس گرم و مواد سوختی غذاب می‌کشند...»^۱

در گزارش دیگری که آقای سایکس در باره کشاورزی خراسان نوشت و در سال‌های اولیه قرن حاضر در کلکته چاپ شد، اطلاعات جالبی آمده است. سایکس که سال‌ها کنسول انگلیس در مشهد و کرمان بود، بدون شک براساس اطلاعات دست‌اولی که داشت، این گزارش را تهیه دید و در آن با بررسی دو دهکده نمونه، یکی در تملک اربابی و دیگری در «تملک رعیتی» (دهقانی) نکات جالبی را مطرح نمود. به عنوان مثال، در دهکده اربابی ۵۰ درصد زارعان بی‌زمین بودند و فقط نصف مردهای ده اجاره‌دار بوده و کلاً صاحب ۸ جفت گاو نر بوده‌اند. در دهکده رعیتی یک سوم از مردها زمین داشتند، یک سوم دیگر زارعان بی‌زمین و باقی به تساوی یا بافندگان شال بودند یا مغازه‌دار و نجار. در دهکده اربابی ۴۰ درصد از زمین‌ها با قناتی که به مالک تعلق داشت و به هزینه او نگهداری می‌شد، آبیاری می‌گشت و بقیه زمین‌ها تحت کشت دیمی بود. اگر قنات به تعمیر نیاز داشت، اهالی روستا بازای «دریافت مزد ناچیزی» قنات را تعمیر می‌کردند. در پیوند با آن دهکده دیگر، منشاء آبیاری در گزارش مشخص نشده است. در دهکده اربابی همه هزینه‌های لازم برای تولید، از جمله بذر، به‌عهده زارعان بود و آب قنات در ظاهر امر به‌طور مجانی مورد استفاده قرار می‌گرفت، ولی سهم مالک از زمین‌های آبی و دیمی نصف محصول سالیانه بود. مالیات دولت که معادل ۱۳ درصد بود، توسط مالک پرداخت می‌شد. در دهکده رعیتی یک سوم از ساکنان ده، که در کل ۵۰۰ نفر بودند، به دلیل فقر و وحشتناک هیچ مالیاتی نمی‌پرداختند. یک سوم دیگر، یعنی بافندگان شال و مغازه‌دارها، مالیات سرانه‌ای معادل ۴ قران هر خانواده می‌پرداختند و زارعان مالک زمین که حدوداً ۱۰۰ خانوار بودند، ۳۰۰ تومان نقد و ده خروار هم گندم هم مالیات می‌دادند. بعلاوه، برای نگهداری پیران ده، سالیانه ۲۵ تومان نقد و یک

۱. بیت: گزارش کنسولی، «تجارت خراسان» در PAP، ۱۸۹۴، جلد ۸۷.

خروار گندم پرداخت می‌شد و ۲۵ تومان دیگر متوسط هزینه‌ای بود که می‌بایست سالیانه صرف مأموران دولتی شود که به سرکشی می‌آمدند. در مقایسه با بافندگان و مغازه‌داران، مالیات پرداختی زارعان ده برابر بود.^۱ ما به درستی نمی‌دانیم که وضعیت این دو روستا تا چه حد نشان‌دهنده وضعیت روستاهای خراسان بود، ولی همان‌گونه که در منابع دیگر هم دیده‌ایم، روستائیان این ایالت، مثل دیگر ایالات، در فقر مشترک بودند.

وضعیت دهقانان: مروری دیگر در اسناد و مدارک

آنچه که می‌توان به‌عنوان خصلت مشترک ذکر کرد، این است که زارعان ایرانی مستقل از موقعیت جغرافیایی‌شان و یا حتی مستقل از شیوه مالکیت زمین، حق و حقوق ناچیزی داشته‌اند که به آن، به دلیل استبداد حاکم، اطمینانی نبود. در این بخش، شواهدی دیگر عرضه و سپس از بحثمان نتیجه‌گیری خواهیم کرد.

دیکسون از کرمانشاه گزارش کرد که «به‌علت اقدامات ستمگرانه مقامات محلی و ترس از کمبود باران، دهقانان به اندازه معمول کشت نکرده‌اند.»^۲ مهندس با دانش اتریشی، گاستیگر که سالیان دراز در ایران زندگی کرد، عقیده داشت «مالیات‌های سنگینی که در حال حاضر (۱۸۸۱) اخذ می‌شود، به‌طور مؤثری موجب شده، مردم نتوانند وضعیت خویش و زمین‌هایشان را بهبود دهند.» در نتیجه، در یزد و کرمان، در حالی که ضروریات روزمره زندگی کمیاب و گران بود، به‌حدی که طبقات فقیر قادر به خریدشان نبودند، به کارگران و دیگر زحمتکشان «مزد ناچیزی پرداخت می‌شد» و در کرمان و توابع هم «فقر و گدائی بیداد می‌کند.»^۳ در گزارشی از مازندران می‌خوانیم که «وقتی زمین به دهقانان تعلق دارد، حاکم منطقه تقریباً هر مقدار که می‌خواهد، یا می‌تواند، اخذ می‌کند.»^۴ سردار اسعد بختیاری در کتاب خویش می‌نویسد که در هنگام

۱. سایکس، پی. ام: گزارشی در باره کشاورزی خراسان، کلکته، ۱۹۱۰. نقل از عبوسی، چارلز (ویراستار):

تاریخ اقتصادی ایران ۱۹۱۴-۱۸۰۰، ۱۹۷۱، صص ۵۵-۲۵۲.

۲. دیکسون، دلبیو. جی: گزارش کنسولی، «تجارت ایران» در PAP، ۱۸۸۴، جلد ۷۹.

۳. گاستیگر. آ: شرح مسافرت از تهران به بلوچستان در ۱۸۸۱، لندن، ۱۸۸۴، صص ۱۵-۱۳ و ۳۵.

۴. ایوت، کک. ای: سفرنامه تبریز از راه سواحل بحر خزر به تهران، اسناد وزارت امور خارجه، ۴۰-۲۵۱

F.O.، ص ۲۲. این سفر در سال ۱۸۴۳-۴۴ اتفاق افتاد.

عبور از دهات پرسیدم چرا سبزیجات و بقولات به عمل نمی‌آورند که هم خود بخورند و هم مازاد را به مسافران بفروشند؟ پیرمردی پاسخ داد: «راست می‌گوئی، اما این کار در صورتی است که ما را به حال خود بگذارند. چه فایده‌ای برای من دارد که عمر خود را صرف کنم و متحمل زحمت بشوم و حاصل زحمت مرا حاکم و ضابط بخورند و حتی خود مرا از انتفاع آن محروم سازند و اگر یک دفعه این کار را بکنم، زحمت آن باید موروثی خانواده من بشود و همه ساله ضابط حکام همان را بلاعوض از من بخواهند...»^۱

به این ترتیب در حالی که بی‌اطمینانی نسبت به آینده چون ترمزی جلو رشد تولید و سرمایه‌گذاری برای رشد نیروهای مولد را گرفته بود، مالیات‌های بی‌قاعده و بی‌حساب هم توان بالقوه دهقانان را برای مصرف کاهش می‌داد. به سخن دیگر، وقتی برای بهبود تکنیک‌های تولیدی و افزایش باروری سرمایه‌گذاری نمی‌شود، مالیات بی‌قاعده و روزافزون موجب می‌شد که دهقانان امکانات کاهش‌یابنده‌ای برای مصرف داشته باشند و گذشته از تعمیق و گسترش فقر، این وضعیت بر تجارت هم تأثیرات منفی می‌گذاشت. عدم پیشرفت یا پیشرفت بطئی تجارت به تولید برای بازار لطمه می‌زد و از این رهگذر، تقسیم اجتماعی کار، به دلیل محدودیت‌هایی که بر سر مبادله وجود داشت، کندتر و محدودتر می‌گشت. در تأیید این نظر، به قطعه زیر که در ۱۹۰۲ در بازه ایالت سیستان نوشته شده، توجه کنیم: «... فقط مقامات محلی و شماره اندکی از کدخدایان دهات پولی برای خرید اقلام گران‌قیمت دارند... مناسبات تهاتری کماکان وجود دارد... و مبادلات بزرگ بین تجار محلی صورت نمی‌گیرد...»^۲

وجود مناسبات تهاتری در اوائل قرن بیستم، نشانه آن است که پول به‌عنوان وسیله مبادله در زندگی اقتصادی منطقه نفوذ نکرده است که به‌نوبه خود نشانه آن است که تقسیم اجتماعی کار در مراحل بدوی بوده و نظامی شبیه اقتصاد طبیعی غالب بوده است.

از هر دیدگاهی که به استبداد همه جانبه حاکم بر ایران از یک‌سو و موقعیت

دهقانان به‌عنوان عمده تولیدکنندگان مستقیم از سوی دیگر توجه می‌کنیم، مشاهده می‌کنیم که آن ساختار سیاسی، پیامد اقتصادی فاجعه‌باری داشته است. بی‌مناسبت نبود که کی‌نیر نوشت، «کشت‌کننده زمین به‌ندرت از محصول کارخویش بهره‌مند می‌شود» و خانه و کاشانه و زمین او بر آن ممکن است توسط وابستگان هر صاحب قدرتی تاراج شود و او و خانواده‌اش در چشم برهم زدنی از سرمایه‌ناچیز خود محروم شده و به گدائی و بیچارگی دچار شوند.» در این شرایط، تولید صدمه خواهد دید و اقتصاد لطمه خواهد خورد. «حاصلخیزترین نواحی که اگر تحت حکومت پادشاهی بادانش و عادل باشد به آسانی پاداشی کلان به کشتکاران خواهد داد، رها شده و عاقل مانده و کشت نمی‌شود.»^۱

در یک حکومت استبدادی که مهم‌ترین وجه مشخصه آن خودسرانه بودن قانون و قانون‌شکنی قانونگذاران است، هر کاهشی در تولید به افزایش نرخ و انواع مالیات و دیگر اخذی‌ها و باج‌ستانی‌ها منجر می‌شود، به این امید که جلو کاهش کل درآمد را بگیرد. این منطق ویژه آن ساختار سیاسی ویژه‌ای است که همه هستی‌اش را بر آن گذاشته است تا از یک بی‌منطقی اجتماعی و تاریخی یک نظام منطقی پایدار بسازد، ولی نتیجه آن می‌شود که وقتی تولیدکننده با اخذی بیشتر مواجه می‌شود انگیزه کمتری برای تولید برایش باقی می‌ماند و آنچه که قرار است جلو کاهش درآمد مستبد را بگیرد به دور و تسلسلی مبدل می‌شود که در هر دور لطمه بیشتری به تولید کل و در نتیجه به درآمد مستبد وارد می‌آورد. این دور و تسلسل قهقرائی در ایران قرن نوزدهم وجود داشته است. کی‌نیر در جای دیگری در اثر پرارزش خویش یادنامه جغرافیائی امپراتوری ایران اشاره کرده است که «مالیات‌های سنگینی که وضع شده‌اند... با چنان شقاوتی از تولیدکنندگان اصلی زمین اخذ می‌شود که بیشتر این بیچاره‌ها را از خانه و کاشانه‌شان دربره کرده است. چشم از دیدن زنجیره دهکده‌های متروکه در ایران خسته می‌شود...»^۲ ناظر دیگری نوشته است که به دلیل وضعیتی که دهقانان ایران خود را در آن یافتند «زمین‌های زیادی احتمالاً برای آن‌که توجه مقامات به امکانات بالقوه آن‌ها جلب نشود، کشت نمی‌شود.» همین ناظر در گزارشی راجع به ایالت

۱. کی‌نیر، جی. ام. یادنامه جغرافیائی امپراتوری ایران، لندن، ۱۸۱۳، ص ۳۷.

۲. همان مأخذ، صص ۹۲-۹۳.

۱. نقل از رواندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی در ایران، جلد سوم، ص ۲۸۶.

۲. وایت، جی. اف. گزارش کنسولی، «تجارت خراسان» در PAP، ۱۹۰۲، جلد ۱۰۹.

فارس نوشت «زمین‌های حاصلخیز وسیعی به علت نزدیکی به جاده اصلی کشت نمی‌شوند. چون هیچ دهکده‌ای که چنین کشت‌زارهایی داشته باشد از سرکشی‌های آزاردهنده مقامات دولتی درامان نبوده و روی خوش نخواهد دید.»^۱

ایستویک به بهترین زبانی پیامدهای نظام سیاسی ایران را خلاصه کرده است: «نظامی از این مخرب‌تر قابل تصور نیست. مستاجران سرمایه کافی برای سرمایه‌گذاری ندارند و اگر هم داشته باشند سرمایه‌گذاری نمی‌کنند، چون می‌دانند اجاره‌شان افزایش خواهد یافت و حتی ممکن است قراردادشان فسخ شود. تعداد اخذی‌های خودسرانه آنقدر زیاد است که انباشت سرمایه را غیرممکن ساخته است...»^۲

گرچه در تحلیل نهائی با نظر ایستویک کاملاً موافقم، ولی همین اخذی بی‌شمار می‌توانست خود منبع و منشاء انباشت اجباری سرمایه در اقتصاد ایران باشد، ولی سلطه بی‌قانونی و قانون‌شکنی نظام سیاسی ایران در این دوره آن‌چنان بود که مازاد ندرتاً سرمایه‌گذاری می‌شد و چون سرمایه‌گذاری نمی‌شد، در نتیجه انباشت سرمایه بیشتر غیرممکن بود. به عبارت دیگر، نظام سیاسی ایران که به راستی نظامی مخرب‌تر از آن قابل تصور نبود، فرایند تولید و بازتولید را در اقتصاد ایران مواجه با موانع فراوان ساخته بود و به این ترتیب بر فرایند انباشت سرمایه هم تأثیرات مخرب گذاشت.

نتیجه‌گیری

آنچه در صفحات قبل آمد، با همه کاستی‌ها بیانگر تأثیرات مخرب استبداد همه‌جانبه سیاسی بر زندگی اقتصادی جامعه به‌طور اعم و دهقانان به‌طور اخص است که پرشمارترین بخش جمعیت ایران بودند. در آنچه که آمد، کوشیدم این نکته را نشان بدهم که در ایران قرن نوزدهم، از کدخدا و آخوند ده گرفته، تا میراب و پاکار و مباشر ارباب، از نمایندگان حاکم گرفته تا سربازان منظم و غیرمنظم، از مالکان جزء و کل گرفته تا شاهدگان و نمود شخصی شده استبداد سیاسی، یعنی شاه، همه و همه برای غارت دهقانان کیسه‌دوخته بودند و به عنوان گوناگون و یا هزار و یک ترفند، به زندگی بخور و نمیر آن دست درازی می‌کردند. تا آنجا که می‌دانم، هیچ مقامی

هم برای تظلم‌خواهی وجود نداشت و اصولاً ساختار سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه طوری نبود که امکانی برای چنین تظلم‌خواهی وجود داشته باشد. بوروکراسی گسترده حاکم با خود انگل‌هایش را داشت که با هزار و یک پیوند آشکار و پنهان در هم تنیده و به هم گره خورده بودند. با وجود تناقضات گاه و بیگاه که از ظاهر قضا با فراتر نمی‌رفت، در یک گره‌گاه اساسی با هم وحدت منافع داشتند. ممکن بود زمینداری کدخدای ده را به دلایل کاملاً واهی به فلک ببندد. ممکن بود گوش مباشر و میرابی بی‌دلیل بریده شود. ممکن بود زمینداری و یا تولیداری مغضوب گردد، ولی اگر از همین افراد شکایت می‌شد، و دهقانان شاکی بودند، وضع کاملاً فرق می‌کرد. به عقیده من، یکی از دلایلی که در ایران شاهد دهقانانی غیرفعال (Passive) در امور سیاسی و اجتماعی بوده‌ایم، این بود که دهقانان کلیت نظام سیاسی و اجتماعی حاکم را با سنگینی بختک‌وارش در برابر خویش داشتند. کدخدای ده بی‌مروت‌تر از پاکار و پاکار بی‌رحم‌تر از مباشر و حاکم و وزیر و شاهزاده و شاه هم خون‌خوارتر از دیگران. از سوی دیگر، انگیزه مالکیت خصوصی که در بسیاری از جوامع باعث شرکت دهقانان در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی می‌شد در ایران وجود نداشت. چون وقتی مالکان قدرتمند به اشاره مستبد مطلق، یعنی شاه و یا کاریکاتورهای او، یعنی حکام، از هستی ساقط می‌شدند، برای دهقانان که در تحتانی‌ترین لایه قدرت قرار داشتند، مالکیت خصوصی معنا و مفهومی نداشت. مشروطه‌ای لازم بود که اوضاع را به نفع زمینداران متحول کند، که داستانش می‌ماند برای بعد.

با این حساب، پرسش اساسی این است که پیامد چنین شیوه عملکردی برای اقتصاد ایران چه می‌توانست باشد؟

گذشته از ستمی که بر اکثریت جمعیت ایران در قرن نوزدهم روا می‌شد و دهقانان در بسیاری از موارد حتی قادر به سیر کردن شکم خود و خانواده‌هایشان نبودند، به عقیده من، چنین عملکردی باعث کندی سیر تحولات اقتصادی در سطح جامعه می‌شد و به‌ویژه تأثیرش بر بخش کشاورزی به‌شدت مخرب بود. در نبود داده‌های آماری قابل اعتماد، اثبات چنین ارتباطی طبیعتاً دشوار است، ولی می‌دانیم که در تمام طول قرن گذشته، سند و مدرکی مبنی بر رفورم مالیه عمومی یا تقلیل نرخ مالکانه و یا تجدید قدرت مستبدان صاحب قدرت در دست نیست. به این ترتیب،

۱. راس: گزارش کنسولی، «تجارت خلیج فارس» در PAP، ۱۸۸۰، جلد ۷۳.

۲. ایستویک: گزارش کنسولی، «تجارت ایران» در PAP، ۱۸۶۲، جلد ۵۸.

تغییرات حاصل در درآمدهای دولت می‌تواند به صورت یک معادل تقریبی برای ارزیابی تغییرات در تولیدات کشاورزی در نظر گرفته شود و برای این منظور مفید هم باشد. به سخن دیگر، وقتی نرخ مالیات ثابت بماند، کاهش یا افزایش کل مالیات جمع‌آوری شده نشان‌دهنده کاهش یا افزایش کل محصول هم هست. برای روشن شدن این نکته، توجه را به جدول زیر جلب می‌کنم:^۱

مقدار مالیات زمین در گیلان

سال	تومان	درصد	پوند استرلینگ	درصد
۱۸۴۰	۱۹۲۰۵۲	۱۰۰	۹۶۰۳۱	۱۰۰
۱۸۶۰	۱۷۷۱۵۰	۹۲	۹۰۰۶۸	۹۴
۱۸۷۳	۱۷۹۱۳۷	۹۳	۷۱۶۵۵	۷۵
۱۸۷۵	۱۵۸۵۰۰	۸۲	۶۳۴۰۰	۶۶
۱۸۹۵	۲۰۲۱۰۰	۱۰۵	۵۳۲۰۰	۵۵

همان‌طور که مشاهده می‌شود، مقدار مالیات به تومان، در فاصله‌های ۱۸۷۵ - ۱۸۴۰ سیر نزولی داشته است و براساس تخمین سال ۱۸۹۵ افزایشی معادل ۵ درصد نشان می‌دهد که رقم قابل توجهی نیست، در حالی که مقدار مالیات به پوند، کاهش معادل ۴۵ درصد را نشان می‌دهد. باید توجه داشته باشیم که در گیلان پرداخت این مالیات‌ها باید به نقد صورت می‌گرفت، به این معنی که سهم دولت که درصد مشخصی از تولید بود به قیمت جاری ارزیابی می‌شد و معادل آن به نقد جمع‌آوری می‌شد. ذکر این نکته به این دلیل اهمیت دارد که هرچه تورم بیشتر باشد، ارزش مالیات زمین به تومان رقم بزرگ‌تری خواهد بود. برای این‌که از افزایش قیمت‌ها در گیلان تصور و تصویری داشته باشیم، به جدول صفحه بعد توجه می‌کنیم.^۱

قیمت چند قلم از ضروریات زندگی و ابریشم در گیلان در ۱۸۹۵ و ۱۸۴۳

اقلام	۱۸۴۳	۱۸۹۵
نان	۱۰۰	۱۶۷
گوشت گوسفند	۱۰۰	۱۰۰۰
مرغ	۱۰۰	۳۵۰
تخم مرغ	۱۰۰	۲۰۰
برنج	۱۰۰	۲۷۰
ابریشم	۱۰۰	۲۷۳

به این ترتیب، در گیلان در فاصله سال‌های ۱۸۴۳ و ۱۸۹۵ حداقل افزایش قیمت برای نان بود که فقط ۶۷ درصد بالا رفت و بالاترین رقم افزایشی هم در مورد گوشت گوسفند که قیمتش در این فاصله ده‌برابر شد. اگر این سیر توری را در گیلان در نظر داشته باشیم، بعید نیست، و حتی محتمل است که مقدار مالیات دریافتی در گیلان، به آن حدی کاهش یافته باشد که به نوبه خود، بیانگر کاهش تولیدات کشاورزی هم باشد. جز این دلیل دیگری برای کاهش مالیات‌ها در دست نداریم. اطلاعات پراکنده‌ای راجع به درآمد کل دولت ایران در دست داریم که به همین نحو می‌تواند مورد بررسی قرار بگیرد.^۱

F.O. چرچیل: گزارش کنسولی، «تجارت گیلان» در PAP، ۱۸۹۷، جلد ۹۲ و ۱۸۹۸، جلد ۹۷.

۱. نگاه کنید به عبوسی، همان، صص ۲۵ و ۲۳۶. فریزر: اوضاع تاریخی و توصیفی ایران، لندن، ۱۸۳۳، صص ۲۱۵. جمال‌زاده: گنج شایگان، برلن، ۱۹۱۶، صص ۱۱۹-۱۱۸. آدمیت، فریدون: امیرکبیر و ایران، تهران، ۱۳۴۸، صص ۲۸۰ - ۲۷۷. شیل: گوشه‌هایی از زندگی و رفتارها در ایران، لندن، ۱۸۵۶، صص ۸۸ - ۳۸۷. هربرت: وضعیت کنونی ایران، در PAP، ۱۸۸۶، جلد ۶۷. کوزن، همان، جلد دوم، صص ۴۸۱. هربرت: «درآمدهای ایران»، اسناد محرمانه، شماره ۵۲۵۰، ۱۸۸۶. دوران: گزارشی در باره وضعیت ایران، اسناد محرمانه، شماره ۶۷۰۴، ۱۸۹۵، صص ۳۷.

۱. براساس اطلاعات مندرج در منابع زیر این جدول تنظیم شده است: خودزکو: سرزمین گیلان، تهران، بی‌تا، صص ۹۸-۱۰۰. مکنزی: «مالیات گیلان»، اسناد وزارت امور خارجه، ۲۵۹-۶۰. F.O. ابوت، دلبیو. جی: گزارش کنسولی، «تجارت گیلان» در PAP، ۱۸۷۴، جلد ۶۷. چرچیل: گزارش کنسولی، «تجارت گیلان»، در PAP، ۱۸۷۶، جلد ۷۶ و ۹۴-۱۸۹۳، جلد ۹۵.

۲. براساس قیمت‌های ارائه شده در منابع زیر محاسبه شده است: ابوت: سفرنامه تبریز...، در ۴۰-۲۵۱.

کل درآمد دولت ایران (درآمد گمرکات هم به حساب آمده است)

سال	تومان	پوند استرلینگ
۱۸۰۷	۲۰۰۰۰۰۰	۲۰۰۰۰۰۰
۱۸۳۲	۲۸۹۰۰۰۰	۱۵۰۰۰۰۰
۱۸۳۶	۲۴۶۱۰۰۰	۱۲۳۰۵۰۰
۱۸۳۹	۳۴۵۳۰۰۰	۱۷۲۶۵۰۰
۱۸۵۱	۳۰۰۰۰۰۰	۱۵۰۰۰۰۰
۱۸۵۲	۳۱۷۷۰۰۰	۱۵۸۸۵۰۰
۱۸۵۳	۳۳۶۷۰۰۰	۱۶۸۳۵۰۰
۱۸۶۹	۴۹۱۲۰۰۰	۱۹۲۶۲۷۴
۱۸۷۶	۴۷۵۰۰۰۰	۱۹۰۰۰۰۰
۱۸۸۴	۵۰۸۰۰۰۰	۱۶۹۳۳۳۳
۱۸۸۵	۵۵۸۴۳۳۵	۱۸۶۱۴۴۵
۱۸۸۶	۵۵۰۰۰۰۰	۱۶۷۰۰۰۰
۱۸۸۹	۵۵۳۷۰۰۰	۱۶۵۲۸۲۰
۱۸۹۵	۶۸۶۴۰۰۰	۱۳۷۲۹۹۴
۱۹۰۷	۸۰۰۰۰۰۰	۱۴۵۴۵۴۵

قیمت هر خروار در ۱۸۸۵

محصول	(سال پایه) ۱۸۵۲	۱۸۸۵
برنج	۱۰۰	۵۰۰
گندم	۱۰۰	۱۵۰
کاه	۱۰۰	۲۰۰

از سوی دیگر همان‌طور که مشاهده کردیم، کل درآمد دولت در ۱۸۸۵ نسبت به سال ۱۸۵۲ در حدود ۷۶ درصد بیشتر بوده است (به تومان). ولی اگر افزایش قیمت‌ها در فاصله این دو مقطع را در نظر بگیریم، مقدار تغییر معنی کاملاً متفاوتی پیدا می‌کند. اگر از جدول بالا، تغییر در قیمت گندم را ملاک کارمان قرار بدهیم، مقدار واقعی افزایش (یعنی وقتی که ارقام را از تأثیرات تورم قیمت‌ها پاک کرده‌ایم) معادل ۱۷ درصد خواهد بود. برای افزایش قیمتی بیشتر از ۷۶ درصد، مقدار واقعی درآمد دولت در ۱۸۸۵ از سال ۱۸۵۲ کمتر بوده است. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، سند و شهادی مبنی بر هیچ‌گونه کاهشی در نرخ مالیات بر زمین در دست نداریم. بنابراین، اگر این محاسبات ما درست باشد، باید نتیجه گرفت که یا دولت در اواخر قرن نسبت به اوائل ضعیف‌تر شده و قدرت کمتری برای اعمال سیاست‌های خویش داشته است، و حتی نمی‌توانسته مالیات بر زمین را کاملاً و تماماً جمع‌آوری کند. در حالت دوم و احتمالاً محتمل‌تر، در ارتباط با آنچه که در این فصل بحث شد، تولید کشاورزی در ایران لطمه دیده بود و به همین دلیل، درآمد دولت کاهش نشان می‌دهد. در شرایط کلی که بر تحقیق و تتبع در باره اقتصاد ایران در قرن نوزدهم حاکم است و با توجه به کمبود چشمگیر داده‌های آماری لازم، جواب قطعی به این سؤال نیازمند پژوهش‌های مفصل‌تری است.

این ارقام به دلیل این‌که در برگیرنده درآمدهای گمرکات هم هست، نمی‌تواند برای منظور ویژه ما در این بحث (بررسی وضعیت موجود در بخش کشاورزی) به‌طور مستقیم مورد استفاده قرار گیرد. ولی از اسناد و شواهد موجود می‌دانیم که برای مثال، همراه با باز شدن درهای کشور به‌روی کشورهای سرمایه‌داری، درآمد گمرکات ایران پیشرفت چشمگیری داشته است، و به این ترتیب بعید نیست که هرچه به اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نزدیک می‌شویم، ارقام تخمینی درآمد کل دربرگیرنده مقدار بیشتر و بیشتری از درآمدی، باشد که نه از کشاورزی بلکه از گمرکات کشور به‌دست می‌آید. براین اساس، براین باوریم که دریافتی دولت از بخش کشاورزی روندی کاهش‌یابنده داشته است. در توجه این مطلب باید اشاره کنیم که برای

۱. نگاه کنید به شیل: همان، صص ۸۸-۳۸۷. هربرت: درآمدهای ایران، اسناد محرمانه، شماره ۵۲۵۰، ص

تولید و تجارت ابریشم در ایران

سخن گفتن از کشاورزی ایران و تحولات آن در قرن نوزدهم بسیار دشوار است. از یک سو، مقامات دولتی کوچک‌ترین کوششی برای بررسی این بخش به عمل نیاوردند و عملاً هیچ داده آماری رسمی راجع به زمین زیرکشت و یا محصولات سالیانه در دست نیست. از سوی دیگر، ناظران خارجی هم به بررسی وضعیت دهقانان و یا شرایط حاکم بر کشاورزی علاقه چندانی نداشتند. در عین حال، به دلیل اهمیتی که صادرات ابریشم در تجارت خارجی ایران داشت، ناظران خارجی، به ویژه کنسول انگلستان در رشت، اطلاعات با ارزشی در باره تولید و تجارت ابریشم به جا نهاده‌اند.^۱ در این فصل ضمن بررسی جنبه‌هایی از تولید ابریشم، به اهمیت صدور آن از ایران نیز خواهیم پرداخت.

زمینه تاریخی

تولید ابریشم در ایران سابقه‌ای بسیار طولانی دارد و حداقل از قرن سیزدهم میلادی صادرات ابریشم از گیلان اهمیت زیادی داشته است. مارکوپولو در اواخر قرن سیزدهم نوشت که تاجران ایتالیایی از طریق بحر خزر در تجارت ابریشم گیلان فعالیت می‌کنند.^۲ در ابتدای امر، ابریشم تولید شده در مازندران کیفیت بهتری داشت، ولی در اوایل قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم کیفیت و کمیت ابریشم تولید شده

۱. برای شماری از این بررسی‌ها، نگاه کنید به مجموعه‌ی پژوهشی که توسط چارلز عیسوی در تاریخ اقتصادی ایران ۱۹۱۴-۱۸۰۰ جمع‌آوری شده است (شیکاگو، ۱۹۷۱)؛ به ویژه صفحات ۲۷-۲۲۶ و ۲۳۸-۲۳۱. ۲. نقل از رابینو، جی: «بانکداری در ایران»، در نشریه مؤسسه بانکی، ژانویه ۱۸۹۲، ص ۱۵.

در گیلان بهبود چشمگیری یافت. در قرن چهاردهم، تولید ابریشم در خراسان هم آغاز شد. پطروشفسکی نوشت که در طول ۱۳۸۱-۱۳۳۶ مقامات دولتی در خراسان حقوقشان را به صورت ابریشم خام دریافت می‌کردند، ولی برآوردی از مقدار تولید در دست نیست. اغلب ابریشم تولید شده در قرن پانزدهم به سوریه، امپراتوری عثمانی و مناطق گوناگون در ایتالیا صادر می‌شد.^۱ به نظر می‌رسد که در اواخر قرن شانزدهم تولید ابریشم گسترش چشمگیری یافت. در ۱۶۲۰ مقدار ابریشم ایران را که در اروپا مصرف می‌شد، ۴۵۴۵۴۵ کیلوگرم برآورد کرده‌اند.^۲ در ۱۶۲۳ رابرت شرلی، در طول مذاکراتش در انگلستان، تولید سالیانه ابریشم ایران را ۳۴۰۰۰ عدل یا ۴۳۲۷۲۷۳ کیلوگرم برآورد کرد و ارزش آن را معادل ۵ میلیون لیره استرلینگ دانست.^۳ اکنون شواهد دیگر را در نظر می‌گیریم، چون برآورد رابرت شرلی کمی مبالغه‌آمیز به نظر می‌رسد. در همان موقع، کمپانی هند شرقی اعلام کرد که رابرت شرلی در باره مقدار و قیمت ابریشم «اشتباه جالبی» مرتکب شده است و به عوض، مقدار تولید سالیانه را ۷۵۰۰ عدل یا ۹۵۴۵۴۵ کیلوگرم و ارزش آن را ۶۵۰ هزار لیره استرلینگ برآورد کرد که «با واقعیت بهتر جور درمی‌آید».

استینسگارد که این برآوردها را در کتاب ارزنده‌اش، انقلاب تجاری آسیا در قرن هفدهم بررسی کرده است، تخمین کمپانی هند شرقی را هم نادرست می‌داند. به عقیده استینسگارد، در ۱۶۲۱ در طول مذاکرات کمپانی هند شرقی هلند برای خرید ابریشم و صدورش به اروپا، کل تولید سالیانه ۶۰۰۰ عدل یا ۷۶۳۶۳۶ کیلوگرم برآورد شد.^۴ مقدار واقعی تولید سالیانه ابریشم در ایران هرچقدر که باشد، استینسگارد معتقد است که در اوایل قرن هفدهم، ابریشم ایران «دومین محصول وارداتی اروپا از آسیا بود».^۵

اولتاریوس که در سال‌های ۱۶۳۰ سه سال در ایران زندگی کرد، تولید سالیانه را برای سال ۱۶۳۸ به قرار زیر تخمین زد.^۶

مقدار	منطقه
۷۸۵۴۵۵	گیلان
۱۹۶۳۶۴	مازندران
۲۹۴۵۴۵	خراسان
—	آذربایجان
۱۹۶۳۶۴	قره‌باغ
۲۹۴۵۴۵	شیروان
۱۷۶۷۲۷۳	مقدار کل

تاجر فرانسوی، شاردن، که در سال‌های ۱۶۶۰ در ایران بود، مقدار کل تولید را بیش از ۲/۵ میلیون کیلوگرم تخمین زد. جدول زیر براساس تخمین شاردن تنظیم شده است.^۱

مقدار ابریشم تولید شده در ایران در سال‌های ۱۶۶۰ (به کیلوگرم)

مقدار	منطقه
۱۲۵۴۵۴۵	گیلان
۲۵۰۹۰۹	مازندران
۳۷۶۳۶۴	خراسان
۳۷۶۳۶۴	آذربایجان
۲۵۰۹۰۹	قره‌باغ
—	شیروان
۲۵۰۹۰۹۱	مقدار کل

معادل ۱۹۶۳۶۳۶ کیلوگرم تخمین زده است. نگاه کنید به: ایران و قضیه ایران، لندن، جلد اول، ۱۸۹۲، ص ۳۶۷.

۱. پطروشفسکی، همان، جلد اول، ص ۲۹۰. در اینجا هم، کوزن کل تولید را ۲۷۶۰۰۰۰ کیلوگرم برآورد کرد؛ همان، جلد اول، ص ۳۶۷.

۱. پطروشفسکی، پی: کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران، ترجمه کریم کشاورز، جلد اول، تهران، ۱۳۴۴، ص ۲۸۷.
۲. همان، ص ۲۸۷. همچنین رابینو، همان، صص ۱۶-۱۵.
۳. استینسگارد، ن: انقلاب تجاری آسیا در قرن هفدهم، شیکاگو، ۱۹۷۴، ص ۱۵۵.
۴. همان، ص ۱۵۹.
۵. همان، ص ۱۵۹.
۶. همان، ص ۳۶۷.
۷. نقل از پطروشفسکی، همان، جلد اول، ص ۲۹۰. کوزن که از همان منابع استفاده کرده مقدار کل تولید را

این که برآوردهای مذکور تا چه حد قابل اعتمادند، روشن نیست؛ ولی تردیدی نیست که در آن سال‌ها مقدار قابل توجهی ابریشم در ایران تولید می‌شده و مازاد بر مصرف داخلی به ایتالیا، ترکیه، انگلستان، هلند، هندوستان و روسیه صادر می‌شده است.

به نظر می‌رسد که تولید ابریشم در ایران در فاصله قرون سیزدهم تا هفدهم افزایش یافته باشد. اما شواهد موجود نشان می‌دهد که در اواخر قرن هفدهم احتمالاً مرتبط با بحران همه‌جانبه حاکم بر اقتصاد ایران، سیر صعودی تولید ابریشم متوقف شده و در فاصله قرن هیجدهم تولید ابریشم به مقدار قابل توجهی کاهش یافته است. برای این که معیاری از این کاهش چشمگیر داشته باشیم، بد نیست اشاره کنم که هنوی که در زمان نادرشاه در ایران بود کل تولید ابریشم گیلان را در ۱۷۴۴ معادل ۱۰۹۰۹۱ کیلو تخمین زد و افزود که به دلایل این کاهش چشمگیر، قیمت ابریشم ۱۵۰ درصد افزایش یافته است.^۱ همان‌گونه که در فصل دوم بحث شد، تداوم جنگ داخلی، سقوط حکومت مرکزی و پس از به حاکمیت رسیدن نادرشاه، سیاست‌های مخرب حکومت او از جمله عوامل اصلی این بحران همه‌جانبه‌اند که ایران را در قرن هیجدهم فراگرفت.

سازمان تولید

با در نظر داشتن دانش محدود ما از چگونگی کارکرد اقتصاد ایران در این دوره، توصیف و بررسی دقیق سازمان تولید ابریشم ناممکن است. با این وصف، براساس اطلاعات پراکنده‌ای که داریم، تصویری کلی از مناسبات حاکم بر تولید ابریشم به دست می‌دهم. بحث ما در صفحات آینده نشان می‌دهد که هرچه دامنه تغییر و تحول در سازمان تولید باشد، وضعیت تولیدکنندگان مستقیم، دهقانان، در تمام طول قرن ثابت مانده و بهبودی نشان نمی‌دهد. اکثریت نوغانداران، دهقانان بی‌زمین بودند و می‌بایست بخشی و اغلب بخش قابل توجهی را به صاحبان زمین، دولت و در اواخر قرن به صاحبان تخم نوغان واگذارند.

شواهد موجود نشان می‌دهد که در نیمه دوم قرن گذشته، در مقایسه با نیمه اول، نقش سرمایه تجاری و عمدتاً سرمایه تجاری خارجی در تولید و صدور ابریشم

۱. پنجابین. س. جی. دبلیو: ایران و ایرانیان، لندن، ۱۸۸۷، ص ۴۱۷.

افزایش یافت. این مسئله بویژه در اواخر دهه ۶۰ قرن گذشته محسوس است. عمده‌ترین طریق نفوذ سرمایه تجاری خارجی واردات و پس آنگاه توزیع تخم نوغان سالم (پس از سال ۱۸۶۴ که بیماری کرم ابریشم شیوع یافت) بین صاحبان باغ‌های توت بود. بازاری آن، سهمی از تولید و گاه تا یک سوم تولید نصیب آنان می‌شد.

همانند دیگر حوزه‌های تولیدی در کشاورزی ایران، مناسبات بین دهقانان و زمینداران، صاحبان باغ‌های توت، در مناطق مختلف متفاوت بود.^۱ ابوت در گزارشی که در اواسط سال‌های ۱۸۶۰ تهیه کرد، از نظامی به نام مناصفه (menasefeh) نام برد که بر آن اساس، صاحب زمین نیمی از محصول را به عنوان رانت دریافت می‌کرد و مسئولیت تدارک تخم نوغان به عهده دهقان بود.

در نظام دیگری به نام «اجاره»، زمیندار باغ توت را به دهقان اجاره می‌داد و سهمی از تولید، یعنی سه چهارم، را به عنوان اجاره برمی‌داشت. در این نظام، مشخص نشده است که تخم نوغان چگونه تهیه می‌شد. بعضی از صاحبان باغ‌های توت که در همان حوالی زندگی می‌کردند، خود رأساً به تولید می‌پرداختند و برای این منظور، دهقانان اجیر شده را به کار می‌گرفتند. در هر سه این موارد، پرداخت مالیات دولتی به عهده صاحب زمین بود. در مواردی که زمین متعلق به دهقانان بود، حاکم محل هر آنچه که می‌خواست و می‌توانست از دهقانان باج می‌گرفت و هیچ قاعده و قانونی وجود نداشت.^۲

پس از بیماری کرم ابریشم در اواسط سال‌های ۱۸۶۰ عامل جدیدی پدیدار شد. تداوم بیماری در میان تخم نوغان محلی باعث شد که واردات تخم نوغان غیر آلوده برای ادامه تولید اهمیت درخور توجهی پیدا بکند و پیامدش فعال شدن سرمایه تجاری در تولید ابریشم گیلان بود.

کنسول دبلیو. جی. ابوت در گزارشی که برای تامسون در ۱۸۷۰ فرستاد از

۱. مسئله توزیع تولید را در مقاله «زمینداری و مالیات در ایران ۱۹۰۶-۱۸۰۰» در کتاب کدوری، ای (ویراستار): پژوهش‌هایی در باره تاریخ اقتصادی خاورمیانه، لندن، ۱۹۸۸، به تفصیل بررسی کرده‌ام. بخش‌هایی از آن مقاله در فصل چهارم همین مجموعه به فارسی آمده است.
 ۲. ابوت، ک. ای: «سفرنامه تبریز از راه سواحل بحر خزر به تهران» (در ۴۴-۱۸۴۳) در اسناد وزارت امور خارجه، ۴۰-۲۵۱. F.O. همچنین نگاه کنید به گزارش کنسولی، «تجارت ابریشم در گیلان»، در PAP، ۱۸۶۶، جلد ۶۹.

نظامی به نام مثاله نام برده است که براساس آن تجار ارمنی ایرانی یا روسی تخم نوغان غیر آلوده را بین صاحبان باغ‌های توت توزیع می‌کردند و قرار این بود که یک سوم از محصول را دریافت بدارند. یک سوم دیگر محصول نصیب زمیندار می‌شد و یک سوم آخر هم سهم دهقان بود. وقتی تولید رضایت‌بخش نبود، ضرر اصلی به صاحب زمین وارد می‌شد که می‌بایست مالیات دولتی را بپردازد. مسئله این بود که مقدار مالیات در سال‌های قبل از خرابی محصول تعیین شده بود، و در نتیجه، با وجود رضایت‌بخش نبودن تولید، زمیندار موظف به پرداخت همان مقدار مالیات بود.^۱

در اواخر دهه ۱۸۶۰، حدوداً سال ۱۸۶۹، شرکت یونانی برادران رالی که در حمایت دولت انگلستان بود توانست به موقعیت مسلطی در واردات و توزیع تخم نوغان غیر آلوده دست یابد و گزارش شده است که $\frac{2}{3}$ تولید ابریشم در آن سال، از تخم نوغان ژاپنی به عمل آمده بود که نمایندگان این شرکت وارد و توزیع کرده بودند. شرکت برادران رالی در ۱۸۷۱ ایران را ترک گفت، ولی موقعیت مسلط آن نصیب یک شرکت یونانی دیگر به نام برادران پاسکالیدی شد. بعید نمی‌دانیم علت ترک ایران این بوده باشد که شرکت رالی نتوانست با شرکت پاسکالیدی رقابت کند. هرچه که به اواخر قرن نزدیک می‌شویم، دامنه کنترل این شرکت هم افزایش می‌یابد. برای نمونه، در ۱۸۹۳، ۴۰۰۰ تلمبار به وسیله این شرکت کنترل می‌شده است که یک سال بعد، به ۲۱۱۰۰ تلمبار افزایش یافت و در ۱۸۹۷ هم به رقم ۵۷۰۰۰ تلمبار رسید.^۲ گزارش شده است که این شرکت برای خشک کردن پیله ابریشم و بسته‌بندی ابریشم خام به صورت عدل و صدورش به اروپا، تأسیسات موقتی در گیلان ایجاد کرده بوده است.^۳

از آنجا که شمار بیشتری از شرکت‌ها در فرایند تولید ابریشم فعالیت آغاز کردند و رقابت بین‌شان افزایش یافت، نظام مثاله با نظام مریه جایگزین شد، که بر آن اساس یک چهارم تولید به توزیع‌کنندگان تخم نوغان تحویل می‌شد. گفته می‌شود که

۱. ابوت، دلبو، جی؛ «نامه به تامسون»، ۵ آوریل ۱۸۷۰، اسناد وزارت امور خارجه، F.O. ۶۰-۳۲۸.
 ۲. نگاه کنید به چرچیل، اچ. ال؛ گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۹۴-۱۸۹۳، جلد ۹۵، ۱۸۹۵، جلد ۹۹ و ۱۸۹۸، جلد ۹۷.
 ۳. چرچیل؛ گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۹۴-۱۸۹۳، جلد ۹۵.

افزایش رقابت باعث شد که مریه با نظام مخامسه جانشین شود که به توزیع‌کنندگان تخم نوغان غیر آلوده، فقط $\frac{1}{5}$ محصول تحویل می‌شده است. کمترین سهمی را که نصیب توزیع‌کنندگان تخم نوغان غیر آلوده می‌شد $\frac{1}{10}$ گزارش کرده‌اند.^۱ البته رابینو گزارش کرد که در استرآباد، تجار ارمنی $\frac{2}{3}$ محصول را دریافت می‌دارند. لافونت و رابینو در بررسی جالبی که از تولید ابریشم در گیلان تهیه کرده‌اند، به سه شیوه توزیع تخم نوغان غیر آلوده بین صاحبان باغ‌های توت اشاره کردند.

۱. فروشنده تخم نوغان غیر آلوده به زمیندار مقداری پول بدون نزول قرض می‌داد. قیمت یک جعبه تخم نوغان غیر آلوده اندکی کمتر از قیمت بازار تعیین می‌شد. بازای آن، زمیندار هم متعهد می‌شد که پس از برداشت محصول، سهم معینی از آن را پائین‌تر از قیمت روز به فروشنده تخم نوغان در تاریخ معین تحویل دهد.
 ۲. صاحب زمین در هنگام برداشت محصول بهای تخم نوغان غیر آلوده را به صورت پیله ابریشم می‌پرداخت.

۳. بهای تخم نوغان غیر آلوده نقداً پرداخت می‌شد. اما این شیوه چندان معمول نبود.^۲ در مرحله‌ای بانک شاهنشاهی ایران و بانک استقراضی روس هم مشارکت در تولید ابریشم را سودآور یافتند. به واردکنندگان تخم نوغان که سرمایه کافی نداشتند، پول قرض می‌دادند و معمولاً هم برای این قرض نرخ بهره بالایی می‌گرفتند.
 جالب توجه است که تقریباً همه واردکنندگان تخم نوغان غیر آلوده در عین حال خریداران پیله ابریشم هم بودند و سود عمده‌شان در فروش تخم نوغان و دادن وام بود که نرخ بهره بالایی داشت. به همین دلیل، بخشی از قرارداد خرید پیله ابریشم این بود که از صاحبان باغ‌های توت یک سند کتبی می‌گرفتند که آن‌ها می‌بایست تخم نوغان لازم برای تولید را از آن‌ها خریداری کنند.

بنابراین، این نکته به نقل می‌آورد: همان‌گونه که دیدیم بین تولیدکنندگان اصلی، دهقانان و زمینداران، صاحبان باغ‌های توت ارزیابی ثابتی از مقدار رانت وجود

۱. لافونت، اف. و رابینو، اچ. ال؛ «صنعت ابریشم در ایران»، مونپلیه، ۱۹۱۰ بخشی از آن در کتاب چارلز عیسوی، همان، به انگلیسی چاپ شده است، ص ۲۳۶. اصل سند به فرانسه است.
 ۲. رابینو، اچ. ال؛ گزارش کنسولی، «گیلان و استرآباد»، در PAP، ۱۹۰۷، جلد ۹۱.
 ۳. لافونت - رابینو، همان، صص ۳۶-۲۳۵.

نداشت تا دهقان پرکارتر از افزایش تولید خود بهره‌مند شود. برعکس، یک نسبت ثابت از تولید می‌بایست تحویل صاحب زمین می‌شد. به این ترتیب، هرچه که تولید بیشتر می‌شد، مقدار بیشتری هم به‌صورت رانت نصیب صاحب زمین یا توزیع‌کننده تخم نوغان می‌گشت. به گمان من، وجود این مناسبات که علاوه بر تولید ابریشم در دیگر حوزه‌های تولید کشاورزی هم جاری بود، از عمده‌ترین عوامل گندکننده پیشرفت تکنولوژی در تولید بود، چون تولیدکننده مستقیم انگیزه کافی نداشت و براساس نظام‌هایی هم که حاکم بود، این انگیزه نمی‌توانست وجود داشته باشد. به‌عنوان نمونه، فرض کنیم دهقانی که براساس مثاله تولید می‌کرد، یک سال ۳۰۰ کیلوگرم ابریشم خام برداشت می‌کرد و سال بعد ۶۰۰ کیلوگرم. با این که حجم تولید ۳۰۰ کیلوگرم افزایش یافته بود، ولی سهم او از این افزایش فقط ۱۰۰ کیلوگرم می‌شد و ۲۰۰ کیلوگرم به جیب دیگرانی می‌رفت که به احتمال زیاد در این افزایش تولید نقشی نداشته‌اند.

تولید و تجارت ابریشم

شواهد زیادی در دست است که نشان می‌دهد تولید و تجارت ابریشم برای اقتصاد ایران و بویژه اقتصاد گیلان بسیار بااهمیت بوده است. تا اواسط دهه ۱۸۶۰ که بیماری کرم ابریشم به این شاخه تولیدی صدمه جبران‌ناپذیری وارد آورد، تولید و تجارت آن افزایش نشان می‌دهد.

برای یک دوره نسبتاً طولانی، ابریشم خام عمده‌ترین فرآورده صادراتی ایران بود. گفتنی است که در قرن نوزدهم تقریباً تمام ابریشم صادراتی در ایالات شمالی و عمدتاً در گیلان تولید می‌شده و از طریق تبریز و ترابوزان به اروپا صادر می‌شده است، یا این که از رشت مستقیماً به روسیه صادر می‌گشت.

برای این که ببینیم جمعیت این مناطق تا چه حد در تولید ابریشم فعالیت داشته‌اند، بد نیست اشاره کنم که: «در گیلان و مازندران تقریباً همه خانوارها کرم ابریشم پرورش می‌دهند و بخش قابل توجهی از ابریشم تولید شده اصلاً وارد بازار نمی‌شود. ابریشم خام را زنان در این خانوارها می‌ریسند و بعد می‌بافند و از پارچه‌ها برای دوختن پیراهن، شلوار، دستمال استفاده می‌کنند. در دیگر مناطق که تولید ابریشم به

گسترده‌گی تولید در این دو ایالت نیست، هر تولیدکننده بخشی از تولید ابریشم را برای مصرف شخصی نگاه می‌دارد»^۱

کنسول لاوت در گزارشی که در باره استرآباد در ۱۸۸۱ تهیه کرد، نوشت که دهقانان، کارگران و مغازه‌داران لباس‌هایی می‌پوشند که اختصاصی آن منطقه است و شامل: «یک پیراهن پنبه‌ای کوتاه است که در روستاها با همان دوکی بافته می‌شود که با آن پارچه‌های ابریشمی می‌بافند. ابریشم‌بافی در فصول معین در دهات این منطقه بسیار معمول است. روی این پیراهن، چیزی شبیه یک کت می‌پوشند که آن را الخلک (Alkhalak) یا الیجه (Alijeh) می‌نامند که از ابریشم است و به‌رنگ آبی و قرمز است که در منازل رشته، بافته و رنگ آمیزی شده است»^۲

گرچه تعیین درصد مشارکت ساکنان در تولید ابریشم غیرممکن است، ولی براساس شواهدی که در بالا ارائه شد، روشن است که نسبت قابل توجهی از جمعیت این مناطق به شکلی و حداقل در فصول معینی در تولید ابریشم فعال بودند. با این همه، در آنچه در زیر می‌آید، می‌کوشم براساس اطلاعات موجود، شماره‌افزادی را که در تولید ابریشم فعالیت داشتند تخمین بزنم. باید اضافه کنم که چنین کاری برای نیمه اول قرن گذشته، به دلیل فقدان داده‌های آماری، غیرممکن است. برای نیمه دوم، کنسول چرچیل در ۱۸۹۴ گزارش کرد که شرکت پاسکالیدی و دیگر واردکنندگان تخم نوغان غیرآلوده کلاً میان ۲۱۱۰۰ تلمبار تخم نوغان توزیع کرده‌اند.^۳ همو افزوده است که به‌طور متوسط، در فصل کار، سه مرد باید روی هر یک تلمبار کار کنند.^۴ به این ترتیب، می‌توان گفت که در ۱۸۹۴ کلاً ۶۳۳۰۰ نفر (۳ × ۲۱۱۰۰) در تولید ابریشم شاغل بوده‌اند. خود او در برآوردی برای سال ۱۸۹۷ رقم افراد شاغل را ۱۷۰۰۰۰ نفر ذکر کرده است.^۵ اگر تخمین خود او را در نظر بگیریم (سه نفر بازای هر تلمبار) رقم تلمبار را می‌توان ۵۷۰۰۰ تخمین زد که با توجه به کل تولید ابریشم در ۱۸۹۷، یعنی ۴۵۵۲۳۶ کیلوگرم، به نظر غیرواقعی می‌آید.

۱. بنجامین، همان، ص ۴۱۸. ۲. لاوت: گزارش کنسولی، «استرآباد»، در PAP، ۱۸۸۲، جلد ۷۱.

۳. چرچیل: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۸۹۵، جلد ۹۹.

۴. چرچیل: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۸۹۸، جلد ۹۷.

۵. همان مأخذ.

البته در ۱۸۹۳ گزارش شده است که به طور متوسط هر تلمبار، آنگاه که همه چیز به دلخواه پیش می‌رود، بین ۸۸/۶ و ۹۴/۵ کیلوگرم پیلهٔ ابریشم تولید می‌کند، ولی مقدار متوسط در شرایط حاکم بر کشاورزی گیلان بین ۴۱ تا ۴۷/۲ کیلوگرم بوده است.^۱ اگر متوسط تولید هر تلمبار را در شرایطی که همه چیز بر وفق مراد پیش می‌رود، ۹۱ کیلوگرم فرض کنیم و در شرایط حاکم بر گیلان، آن را معادل ۴۵/۵ کیلوگرم بگیریم، با استفاده از برآوردهائی که راجع به کل تولید داریم، می‌توانیم رقم احتمالی تلمبار و بر آن اساس شمارهٔ افراد شاغل در تولید ابریشم را برآورد کنیم.

اگر فرض کنیم که قبل از شیوع بیماری در ۱۸۶۵، بازدهی در تولید ابریشم بسیار بیشتر از بازدهی در سال‌های پس از بیماری بوده است و در نتیجه، شمارهٔ کمتری برآورد افراد شاغل در تولید ابریشم در گیلان

شرح	۱۸۶۴	۱۸۶۵	۱۸۹۷	۱۹۰۲
تخمین تولید پیلهٔ ابریشم (به کیلوگرم) وقتی همه چیز بر وفق مراد پیش می‌رود:	۴۴۷۴۳۶۶	۲۵۵۱۹۷۸	۲۲۸۱۸۵۴	۱۱۶۵۴۸۴
تخمین شمارهٔ تلمبار	۴۹۱۶۹	۲۸۰۴۴	۲۵۰۷۵	۱۲۸۰۷
تخمین شاغلین (۳ نفر برای هر واحد در شرایط حاکم بر گیلان):	۱۴۷۵۰۷	۸۴۱۳۲	۷۵۲۲۵	۳۸۴۲۱
تخمین شمارهٔ تلمبار	۹۸۳۳۸	۵۶۰۸۷	۵۰۱۵۱	۲۵۶۱۵
تخمین شاغلین (۳ نفر برای هر واحد)	۲۹۵۰۱۴	۱۶۸۲۶۱	۱۵۰۴۵۳	۷۶۸۴۵

تلمبار و به دنبال تعداد کمتری در این شاخه شاغل بوده‌اند، تخمین سال ۱۸۶۴ به نظر مبالغه آمیز می‌آید. یعنی به گمان من، بعید است که در گیلان نزدیک به ۳۰۰۰۰۰ نفر (بیش از ۲۹۵۰۰۰ نفر) در تولید ابریشم شاغل بوده باشند. با اطلاعات محدودی که در اختیار داریم، پاسخ به این پرسش که پس واقعیت چگونه بوده است؟ ناممکن است. متأسفانه اطلاعات ما در باره تکنیک‌های تولیدی مورد استفاده از این هم کمتر

است. هر چند همانند دیگر شاخه‌های تولیدی، می‌دانیم که تکنیک‌ها بسیار بدوی بوده‌اند، به سندی برنخورده‌ایم که بر وجود تقسیم کار گسترده دلالت داشته باشد. نقل قول زیر که در ۱۸۹۶ نوشته شد، نظر نویسنده را تأیید می‌کند: «در بسیاری از دهات [گیلان] مغازه‌های کوچکی هست که برای ابریشم‌ریسی مورد استفاده قرار می‌گیرد. پیلهٔ ابریشم را در دیگ بزرگی که در آن مخلوطی از آب و شیر ترش شده می‌جوشد، می‌ریزند. یک مرد چرخ می‌زند تا الیاف جدا شوند و با دست دیگر آن را به دور چرخ می‌پیچند. الیاف باقیمانده و پراکنده را زنان جمع‌آوری می‌کنند و از آن‌ها روسری می‌بافند.»^۱

تا آنجا که می‌دانیم در سرتاسر قرن نوزدهم هیچ‌گونه کوششی برای بکارگیری ماشین‌آلات مدرن در تولید ابریشم نشده است. کنسول مکزی در ۱۸۵۸ نوشت که به حاکم لاهیجان پیشنهاد کرده است که برای بهبود کیفیت ابریشمی که تولید می‌کند، از ماشین‌آلات اروپائی استفاده کند و افزود «به نظر می‌رسد که او برای انجام پیشنهاد من آمادگی لازم را دارد.»^۲ ولی شاهدهی پیدا نکردیم که آیا حاکم لاهیجان چنین کرده است یا خیر؟ در ۱۸۹۳ کنسول چرچیل نوشت که در رشت «یک دستگاه ماشین بخار برای ریسیدن ابریشم وجود دارد که متعلق به امین‌الضرب است و ابریشم با کیفیت بالاتر تولید می‌کند.»^۳ غیر از همین یک مورد، به سندی برنخوردم که نشان از بکارگیری ماشین‌آلات در تولید ابریشم داده باشد. در اوائل قرن حاضر اما اوضاع کمی تغییر کرد. چرچیل در گزارش کنسولی خود در سال ۱۹۰۲-۳ نوشت که ماشین‌آلات به ارزش ۶۹۲۸ لیره به گیلان وارد شده است و این امر تا آنجا که من می‌دانم، اولین بار است که به چنین رقمی اشاره می‌شود. در گزارش، ماهیت این ماشین‌آلات روشن نشده است، ولی همو افزوده است که «گسترش تولید ابریشم بعضی از شرکت‌های بزرگ را متقاعد کرده است که از یک شیوهٔ ایتالیائی به نام

۱. ویلسون، اس. جی: زندگی و عادات ایرانیان، لندن، ۱۸۹۶، صص ۱۳۰-۱۲۹.

۲. مکزی، سی. اف: «شرح مسافرت از رشت در گیلان از طریق مازندران در ۱۸۵۸-۵۹»، اسناد وزارت امور خارجه، ۲۴۵-۶۰. F.O.

۳. چرچیل: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۹۴-۱۸۹۳، جلد ۹۵.

۱. چرچیل: گزارش کنسولی، «گیلان» PAP، ۹۴-۱۸۹۳، جلد ۹۵.

«چهار تانیه» استفاده کنند برای از بین بردن کرم نوزاد در پیله ابریشم در حالی که همزمان نم و رطوبت پیله ابریشم را هم می‌گیرد.^۱

در عین حال، او از «ظرف‌های مدور بزرگ آهنی» سخن گفت که مورد استفاده قرار می‌گیرند و افزود «موتورهائی که مورد استفاده قرار می‌گیرند ساخت شیفلد است»^۲ مدتی بعد او گزارش کرد که قرار است تأسیسات تولید ابریشم امین‌الضرب با ۱۵۰ دوک مدرن از آخرین مدلی که در لیون ساخته می‌شود، مجهز شود.^۳

البته قابل ذکر است که برای بهبود کیفیت ابریشم تولید شده، اقداماتی برای استفاده از تخم نوغان وارداتی هم به عمل آمد، ولی واقعیت این بود که پس از بیماری کرم ابریشم در ۱۸۶۵ چاره‌ای جز این نبود. می‌خواهم این نکته را بگویم که اقدام به استفاده از تخم نوغان بیانگر کوششی سنجیده و حساب شده نبود، بلکه از پیامدهای بیماری کرم ابریشم بود.

نقل قول زیر که از گزارشی در سال ۱۸۷۳ نقل می‌شود، به حد کافی روشن‌گر این نکته است: «از زمان شروع بیماری تا اکنون [۱۸۷۳] مقامات محلی برای تخفیف تأثیرات این فاجعه هیچ کاری نکردند. نه فقط خودشان هیچ نکردند، بلکه کوشیدند جلوی فعالیت‌های شرکت رالی را هم بگیرند که کوشید با وارد کردن تخم نوغان از ژاپن و کشورهای دیگر کیفیت ابریشم تولید شده را بهبود بخشند. . . .»^۴ به عقیده نویسنده گزارش، مقامات محلی «به چیزی غیر از جمع‌آوری مالیات نمی‌اندیشند» ولی در نهایت، مجبور شدند کوتاه بیایند و برای اولین بار در ۱۸۶۷، مقداری تخم نوغان از ژاپن وارد شد و بعد از آن هم از یونان و فرانسه و ترکیه.^۵ تخم نوغان وارداتی از ژاپن تجربه موفق نبود و ابریشم تولید شده کیفیت پائین تری داشت. به همین دلیل، واردات از ژاپن متوقف شد. با این همه، در ۱۸۹۶ حدود ۶۷۲۰۰ لیره استرلینگ تخم نوغان از فرانسه و ترکیه از طریق روسیه وارد شد.^۶

و اما، در باره مقدار ابریشم تولید شده در ایران. اوزلی در ۱۸۱۲ کل تولید

۱. چرچیل: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۹۰۴، جلد ۱۰۰.
۲. همان مأخذ.
۳. همان مأخذ.
۴. ابوت، دبلیو. جی: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۸۷۳، جلد ۶۷.
۵. چرچیل: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۸۷۶، جلد ۷۶، ۱۸۹۷، جلد ۹۲، ۱۸۹۸، جلد ۹۷.
۶. همان مأخذ.

ابریشم گیلان را ۲۷۲۷۲۷ کیلوگرم برآورد کرد و ۳۰ سال بعد، که ابوت مقدارش را ۵۴۵۴۵۴ کیلوگرم، یعنی دو برابر، و افزود: «پاکسازی جنگل برای ایجاد باغ توت هر ساله دامنه وسیع تری پیدا می‌کند. تنها عامل محدودکننده ثروت در این ایالت کمی جمعیت آن است»^۱

لازم به ذکر است که به احتمال قریب به یقین، کمی جمعیت به علت طاعون بزرگ سال ۳۱-۱۸۳۰ بود که به ویژه در ایالات حوضه بحر خزر کشتار وحشتناکی کرد.^۲

کنسول مکنزی مقدار تولید را در ۱۸۵۷ حدود ۶۲۵۰۰۰ کیلوگرم و برای ۱۸۵۸ اندکی کمتر یعنی ۵۶۸۱۸۲ کیلوگرم تخمین زده و تأکید کرده است که سال ۱۸۵۸ از این نظر سال بدی بوده است.^۳ شواهد زیادی در دست است که تا زمان بروز بیماری کرم ابریشم، تولید سالانه افزایش یافت و در ۱۸۶۰ مقدار آن ۷۵۰۰۰۰ کیلوگرم برآورد شد و در ۱۸۶۴، سال قبل از بروز بیماری، به ۹۵۴۵۴۵ کیلوگرم رسید.^۴ سطح تولید در ۱۸۶۴ به بالاترین مقدارش در قرن نوزدهم رسید و یک سال بعد، بیماری مسری پیرین (Pebrine) موجب کاهش چشمگیر تولید شد، و دامنه کاهش به حدی بود که تولید ابریشم هرگز به مقدار سال ۱۸۶۴ نرسید. تردیدی نیست که کاهش این چنین عظیم و در عین حال ناگهانی و سریع به موفقیت اقتصادی گیلان و رفاه مردم لطمه شدیدی وارد آورد.

نظر به این که صدور ابریشم یکی از عمده‌ترین اقلام صادراتی ایران هم بود، در نتیجه، تأثیر سوء ناخوشی کرم ابریشم از محدوده گیلان بسی فراتر رفت. در این باره کنسول دیکسون در ۱۸۶۷ نوشت: «کاهش تولید ابریشم در گیلان، برای اقتصاد ایران فاجعه‌ای عظیم است. چنانچه اقدامات عاجلی برای احیای تولید ابریشم صورت نگیرد، که البته نشانه‌ای هم در دست نیست، تجارت اروپا با ایران و همچنین منبع عمده درآمد ایران صدمات باز هم بیشتری خواهد خورد. . . .»^۵

۱. اوزلی، جی: گزارش، مورخ ۵ اوت ۱۸۱۲، اسناد وزارت امور خارجه، ۷-۶۰، F.O. ابوت، کد. ای: «تجارت در گیلان»، اسناد وزارت امور خارجه، ۹۰-۶۰، F.O.
۲. به این موضوع و پیامدهایش در فصل هفتم، از حسین مجموعه، پرداخته‌ام.
۳. مکنزی: «گزارشی در باره ایالت گیلان»، اسناد وزارت امور خارجه، ۱۸۵۸، ۲۳۵-۶۰، F.O.
۴. ابوت، کد. ای: گزارش کنسولی، «تجارت ابریشم در گیلان» در PAP، ۱۸۶۶، جلد ۶۹.
۵. دیکسون، دبلیو. جی: گزارش کنسولی، «تهران» در PAP، ۶۸-۱۸۶۷، جلد ۶۸.

چون اقدامات عاجل صورت نگرفت، سطح تولید در باقی قرن احیا نشد، و تنها در دهه اول قرن حاضر بود که تولید ابریشم مجدداً به مقدار قابل توجهی رسید. جدول زیر، مقدار تولید و مقدار صادرات ابریشم را در فاصله ۶۶-۱۸۶۴ نشان می‌دهد.^۱

مقدار و ارزش ابریشم صادراتی از گیلان

اقلام	۱۸۶۴		۱۸۶۵		۱۸۶۶	
	مقدار به کیلوگرم	ارزش به استرلینگ	مقدار	ارزش	مقدار	ارزش
نخ ابریشم	۵۵۹۲۹۵	۹۳۷۴۸۱	۳۱۲۹۸۴	۵۵۴۷۲۷	۱۳۲۳۶۹	۲۵۹۲۷۴
لاس ابریشم	۲۵۴۳۱۸	۱۲۱۸۲۹	۱۸۳۵۰۲	۸۷۴۵۰	۱۰۶۳۷۰	۴۷۰۱
ابریشم دولا	۷۲۰۰۰	۴۸۲۷۴	۱۷۱۸۲	۱۱۷۳۵	-	-
پیلۀ ابریشم	-	-	۴۸۱۰۹	۱۳۲۴۰	-	۸۹۴
مقدار کل	۹۸۵۶۱۳	۱۱۰۷۵۸۴	۵۶۱۷۷۷	۶۶۷۱۵۲	۲۳۸۷۳۹	۳۰۷۱۷۹

اگر سال ۱۸۶۴ را به عنوان سال پایه در نظر بگیریم، تا پایان سال ۱۸۶۶ گیلان شاهد ۷۶ درصد کاهش در مقدار تولید و ۷۲ درصد کاهش در درآمدهای حاصل از صدور ابریشم بود.

کاهش این چنین عظیم در تولید ابریشم و در درآمدهای ناشی از صدور ابریشم، بدون تردید بر سطح اشتغال و رفاه در گیلان تأثیرات بسیار بدی گذاشت. این نکته نیز قابل ذکر است که اگر بتوانیم به تخمین‌هایی که راجع به تولید در قرن هفدهم در اختیار داریم اعتماد کنیم، با این ترتیب، حداکثر تولید ابریشم در قرن نوزدهم، حدوداً ۲۰ درصد کمتر از ابریشمی بوده است که در گیلان در سال‌های ۱۶۶۰ تولید می‌شده است.

در سال‌های پس از بروز ناخوشی، سیر نزولی تولید و صادرات ادامه یافت. مقدار

ابریشم تولید شده را برای ۱۸۷۷ حدود ۹۵۴۵۵ کیلوگرم و برای ۱۸۸۶ حدود ۱۷۷۲۷۳ کیلوگرم برآورد کرده‌اند.^۱ با وجود این‌که، در سال‌های پایانی قرن نوزدهم تولید ابریشم تا حدودی احیا شد، اما مقدارش را ۴۵۵۲۳۶ کیلوگرم تخمین زده‌اند که حدوداً نصف تولید سال ۱۸۶۴ بود.^۲ در مقایسه با تولید ابریشم در ۱۸۷۰، تولید در ۱۸۹۷ حدود ۳۴۸۸۶۴ کیلوگرم افزایش نشان می‌دهد که رقم قابل توجهی است.^۳

از نظر حجم ابریشم صادراتی، فقط در سال ۱۹۰۲ بود که مقدار ابریشم صادراتی از سال ۱۸۶۴ فراتر رفت. با این همه، صادرات سال ۱۹۰۲ یک تفاوت اساسی با ابریشم صادراتی سال ۱۸۶۴ داشت. همان‌گونه که در جدول صفحات قبل ملاحظه کردیم در سال ۱۸۶۴ ابریشم به صورت پیلۀ صادر نمی‌شد و ۸۵ درصد از ابریشم صادراتی به صورت نخ ابریشم بود، در حالی‌که در ۱۹۰۲ بخش اعظم صادرات، یعنی ۱۰۷۵۴۵۵ کیلوگرم، به صورت پیلۀ ابریشم بود و فقط ۱۱۲۵۹ کیلوگرم نخ ابریشم به ارزش ۸۶۴ لیره استرلینگ صادر شد.^۴ این تغییر دوسویه در ابریشم گیلان پیامدهای بااهمیتی داشت.

اولاً، براساس تخمین کنسول چرچیل، وقتی همه چیز مطابق میل پیش می‌رود، «از هر ۸ من [۲۴ کیلوگرم] پیلۀ ابریشم، ۱ من [۳ کیلو] نخ ابریشم به دست می‌آید.»^۵ بنابراین صدور ۱۰۷۵۴۵۵ کیلوگرم پیلۀ در سال ۱۹۰۲ در اصل معادل صدور ۱۳۴۴۳۲ کیلوگرم نخ ابریشم بود (نسبت ۱ به ۸). پس، از نظر حجم تولید، می‌توان گفت که تولید ابریشم در گیلان هرگز از تأثیرات سوء ناخوشی در سال ۱۸۶۴ کمر راست نکرد و کاملاً احیا نشد. به سخن دیگر، برای صدور ۵۵۹۲۹۵ کیلوگرم نخ ابریشم، حدوداً ۴۴۷۴۳۶ کیلوگرم پیلۀ ابریشم لازم بود.

ثانیاً، صدور ابریشم به صورت پیلۀ، بر این دلالت داشت که مجموعه فعالیت‌هایی که برای تبدیل پیلۀ به نخ صورت می‌گرفت (رشتن و غیره) باید متوقف شده باشد.

۱. کرزن، همان، جلد اول، ص ۳۶۷.

۲. چرچیل: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۸۹۸، جلد ۹۷.

۳. ابوت، دبلو. جی: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۸۷۲، جلد ۵۷.

۴. چرچیل: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۹۰۴، جلد ۱۰۰.

۵. چرچیل: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۸۹۳-۹۴، جلد ۹۵.

۱. ابوت، ک. ای: گزارش کنسولی، «تجارت ابریشم در گیلان» در PAP، ۱۸۶۶، جلد ۶۹، ۱۸۶۷، جلد

۶۷. اونگلی، ای. ای: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۸۶۷-۶۸، جلد ۶۸.

به این ترتیب، می‌توان گفت که صدور پیلۀ ابریشم نشان‌دهنده کاهش امکانات اشتغال در صفحات شمالی ایران بود.

در بارۀ تولید ابریشم در مازندران اطلاعات چندانی نداریم. معذکک، گزارش شده است که کل تولید ابریشم در فاصله ۱۸۸۵ تا ۱۸۹۱ فقط ۱۵۹۰۹ کیلوگرم بود که در واقع $\frac{۱}{۱۶}$ و $\frac{۱}{۱۲}$ سالیانه مقداری است که مازندران در ۱۶۳۸ و در سال‌های ۱۶۶۰ تولید می‌کرد.

مقدار ناچیزی ابریشم در خراسان، آذربایجان و یزد هم تولید می‌شد که کل آن را برای اوایل دهه ۱۸۹۰ حدود ۶۸۰۶۸ کیلوگرم برآورد کرده‌اند که در کارگاه‌های محلی مصرف می‌شد.^۱ اگر تخمین شاردن را قبول کنیم، کل تولید خراسان از ۳۷۶۳۶۴ کیلوگرم در قرن هفدهم به ۷۳۸۶ کیلوگرم در اواخر قرن نوزدهم رسید و در آذربایجان، از همان مقدار به ۱۴۷۷۳ کیلوگرم کاهش یافت.

حال، بد نیست به بررسی سودآوری تولید ابریشم پردازیم. مشاهده کردیم که تولید ابریشم از نظر حجم تولید کاملاً احیا نشد. باید اضافه کنیم که به علت کاهش چشمگیر در ارزش واحد پول ایران، قران، بعید به نظر می‌رسد که سودآوری واقعی تولید ابریشم ثابت مانده باشد. برای مثال، یک قران که در ۱۸۴۲ معادل یک شیلینگ بود، در ۱۹۰۵ برابر با ۴ پنس ارزش داشت، یعنی ارزش قران نسبت به لیره استرلینگ ۳۰۰ درصد کاهش یافت.^۲ برای روشن شدن این نکته، جدول صفحه بعد را براساس قیمت‌های صادراتی ابریشم تنظیم کرده‌ام که بیانگر تغییر این متغیر در فاصله ۸۱۲ تا ۱۸۹۷ است.^۳

قیمت ابریشم خام در گیلان، ۱۸۹۷-۱۸۱۲

(بازای یک من تبریز)

متوسط سالیانه	تومان	قران	شاهی	لیره	شیلینگ	پنس
۱۸۱۲	۴	۱	۳	۳	۱۲	۰
۱۸۲۲	۳	۳	۱۶	۱	۱۷	۴
۱۸۴۰-۴۴	۶	۳	۶	۳	۱	۹
۱۸۴۷-۴۸	۳	۷	۷	۱	۱۴	۱
۱۸۵۷-۵۸	۷	۲	۱۶	۳	۶	۱
۱۸۶۲-۶۵	۱۰	۰	۱۰	۴	۷	۱۱
۱۸۶۶-۶۸	۱۳	۴	۱۱	۵	۷	۱۱
۱۸۶۹-۷۱	۱۲	۰	۱۸	۴	۱۳	۲
۱۸۷۲-۷۴	۶	۹	۱۱	۲	۱۸	۸
۱۸۷۵-۷۸	۶	۹	۱۴	۲	۱۵	۶
۱۸۸۵-۸۶	۷	۲	۱۲	۲	۴	۲
۱۸۹۱-۹۴	۷	۱	۱۶	۱	۱۴	۶
۱۸۹۶-۹۷	۷	۵	۱	۱	۹	۹

اگر سال ۱۸۱۲ را به عنوان سال پایه در نظر بگیریم و قیمت ابریشم را معادل ۱۰۰ فرض، نکات زیر درخور توجه‌اند:

— بالاترین قیمت ابریشم در سال‌های ۶۸ - ۱۸۶۶ بود، که چندان عجیب نیست، چون همان گونه که دیدیم در آن سال‌ها به علت ناخوشی کرم ابریشم، تولید به طور چشمگیری کاهش یافته بود. قیمت به تومان برابر ۳۲۷ و به لیره معادل ۱۵۰ بوده است، یعنی افزایشی برابر به ۲۲۷ درصد به تومان و ۵۰ درصد به لیره استرلینگ.

— گرچه قیمت ابریشم به تومان از ۱۰۰ در ۱۸۱۲ به ۱۸۲ در ۱۸۹۷ افزایش

۱. به منابع صفحه بعد مراجعه شود. بعلاوه، رابینو: بانکداری...، صص ۸-۹.
۲. ابوت، کت. ای: «تجارت ابریشم در گیلان»، اسناد وزارت امور خارجه ۹۰-۶۰، F.O. همچنین رجوع کنید به رابینو: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۹۰۷، جلد ۹۱.
۳. این جدول براساس داده‌های آماری در منابع زیر تنظیم شده است: اوزلی، همان مأخذ.
- فریزر: سفر و ماجراها در ایلات جنوبی کرانه‌های بحر خزر، لندن، ۱۸۲۶، ص ۳۵۸.
- خودرکو: سرزمین گیلان، تهران، بی تاریخ، ص ۱۰۱.
- ابوت: «تجارت ابریشم در گیلان»، در ۹۰-۶۰، F.O.
- مکزی: «گزارشی در باره ایالت گیلان»، در ۲۳۵-۶۰، F.O.
- بنجامین: همان، ص ۴۱۸.
- اطلاعات اضافی از گزارش کنسولی، «گیلان»، مجلات گوناگون استخراج شده است.

می‌یابد، ولی ما شاهد کاهشی معادل ۵۹ درصد به لیره استرلینگ هستیم.

— به نظر می‌رسد که کاهش ارزش قران در سال‌های ۱۸۷۰ شدت گرفته باشد، چون با وجود این که به تومان قیمت افزایش می‌یافت، ولی قیمت به لیره کاهش نشان می‌دهد. به سخن دیگر، پیامد این تغییرات در ارزش قران این است که حتی اگر بیماری کرم ابریشم مقدار تولید و صادرات را کاهش نمی‌داد، تولید و صدور همان مقدار ابریشم به همان مقدار درآمد ارزی به دنبال نداشت. البته اگر تکنیک تولید ابریشم بهبود می‌یافت و بازدهی کار بیشتر می‌شد، وضعیت صورت دیگری می‌داشت؛ ولی شهادی در دست نیست که تکنیک بهبود یافت یا بازدهی کار افزایش یافت.

برای مقایسه پیامد این تغییرات، بد نیست یک مثال عددی را در نظر بگیریم. صدور ۱۰۰۰ من ابریشم خام در ۱۸۱۲ برای ایران درآمدی معادل ۴۱۱۵ تومان یا ۳۶۰۰۰ لیره استرلینگ داشت، ولی صدور همین مقدار در سال‌های ۶۸-۱۸۶۶ درآمدی معادل ۱۳۴۵۵ تومان یا ۵۳۹۶ لیره استرلینگ ایجاد می‌کرد. ولی وقتی به سال ۹۷-۱۸۹۶ می‌رسیم، درآمد ناشی از صدور همان مقدار ابریشم خام در حدود ۷۵۰۵ تومان یا ۱۴۸۷ لیره استرلینگ بود. مقایسه دو رقم درآمد آخر نشان می‌دهد که به تومان، درآمد حاصل شده ۴۴ درصد و به لیره ۷۳ درصد کاهش یافت. به سخن دیگر، برای درآمد ارزی معادل ۵۳۹۶ لیره در ۹۷-۱۸۹۶، ایران می‌بایست ۳۶۲۹ من ابریشم خام صادر می‌کرد.

گرچه این درست است که در سال‌های ۶۸-۱۸۶۶ قیمت ابریشم به دلیل کاهش تولید افزایش یافت، ولی مقایسه قیمت در سال‌های ۶۵-۱۸۶۲ — یعنی دوره‌ای که تولید افزایش یافته بود — با قیمت در سال ۱۸۱۲ نشان می‌دهد که با وجود افزایش تولید، درآمد حاصل از صدور هم افزایش یافته بود. از جمله دلایلی که می‌توان به آن اشاره کرد، وجود بحران در تولید ابریشم در اروپا در آن سال‌ها بود که بدون تردید موجب رونق بازار ابریشم ایران شد.^۱

برای نشان دادن اهمیت تولید و صدور ابریشم در اقتصاد گیلان بد نیست اشاره شود که در ۱۸۴۰ ابریشم ۹۳ درصد صادرات گیلان را تشکیل می‌داد.^۲ در دو دهه

بعد، غیر از تغییرات کوتاه‌مدت، تولید و تجارت ابریشم افزایش یافت و برای اقتصاد گیلان اهمیت روزافزون تری پیدا کرد؛ علاوه، مهم‌ترین قلم صادراتی ایران هم بود. برخلاف گزارش‌های مایوس‌کننده‌ای که در سال‌های پس از بروز ناخوشی توسط ناظران خارجی تهیه شد، کک. ابوت در ۱۸۴۲ نوشت: «اطلاعات من نشان می‌دهد که تجارت ابریشم و وضعیت اقتصادی گیلان همچنان بهبود می‌یابد. ثروت این ایالت بسیار زیاد است و روزبه‌روز افزایش می‌یابد.»^۱ اگر به یاد داشته باشیم که همو، کمی جمعیت را مهم‌ترین عامل بازدارنده پیشرفت بیشتر می‌دانست، پس می‌توان گفت که براساس آنچه که در باره تولید و تجارت نوشت:

— یا یک جمعیت نسبتاً کم و تقریباً ثابت از سطح درآمد بالاتری برخوردار می‌شد که نتیجه‌اش، ارتقاء سطح زندگی مردم بود.

— یا، به دلیل وجود امکانات اشتغال و سطح درآمد رضایت‌بخش، شرایط برای افزایش جمعیت فراهم بوده است. ناگفته روشن است که ترکیبی از این دو هم کاملاً امکان‌پذیر بود.

ارزش ابریشم صادراتی در ۱۸۶۴ معادل ۱۱۰۷۰۰۰ لیره بود که در مقایسه با صادرات ۱۸۴۲ افزایشی معادل ۵۲۸۰۰۰ لیره نشان می‌دهد. (کل صادرات ابریشم در ۱۸۴۲ معادل ۵۷۹۰۰۰ لیره بود).^۲ در ۱۸۶۵، اولین سال بروز بیماری پیرین، درآمدا ارزی حاصل از صدور ابریشم حدوداً ۴۰ درصد کاهش یافت و به ۶۶۷۱۵۲ لیره رسید، که با وجود این کاهش در مقایسه با درآمد ارزی سال ۱۸۴۰ حدود ۳۵ درصد افزایش نشان می‌دهد. جالب است که ارزش کل صادرات از گیلان تحیراتی مشابه تغییرات حاصل در صدور ابریشم داشته است. برای مثال، در ۱۸۶۵ کل صادرات ۷۲۲۵۰۰ لیره بود که ۹۲ درصدش به ابریشم مربوط می‌شد، در حالی که در ۱۸۴۰ کل صادرات ۵۳۷۷۰۰ لیره بود و ۹۳ درصدش، یعنی ۴۹۸۷۱۸ لیره آن، ارز حاصل از صدور ابریشم بود. با این حساب وقتی از اهمیت فوق‌العاده ابریشم

۱. ابوت، کک. ای: «تجارت ابریشم در گیلان» در F.O. ۶۰-۹۰.

۲. همان مأخذ. همچنین نگاه کنید به گزارش کنسولی «گیلان» در PAP، ۱۸۶۶، جلد ۶۹، خودزکو، همان، ص ۱۰۳.

۱. چرچیل: گزارش کنسولی، «ناخوشی کرم ابریشم در گیلان» در PAP، ۱۸۷۶، جلد ۷۴.

۲. خودزکو: همان، صص ۱۰۲-۳.

در اقتصاد گیلان سخن می‌گوئیم سخنی به گزاف نگفته‌ایم.^۱ پیامد بیماری کرم ابریشم، که به عقیده کسول چرچیل توسط تاجران ایتالیایی به گیلان آورده شد، کاهش چشمگیر درآمدهای ارزی برای اقتصاد ایران و نزول قابل توجه سطح زندگی و رفاه در گیلان بود.^۲ در ۱۸۷۷ کل ارز حاصل از صدور ابریشم برابر ۱۰۷۷۹ لیره و ارزش کل صادرات گیلان حدود ۲۶۶۰۰۰ لیره بود که حتی از نصف ارز حاصل از صدور ابریشم تنها در ۱۸۴۲ هم کمتر بود.^۳ اگر ارز حاصل از صدور ابریشم را در ۱۸۷۷ با برآوردهای سال ۱۸۶۴ مقایسه کنیم، درآمد ارزی به $\frac{۱}{۱۰}$ تقلیل یافته بود.

در سال‌های ۱۸۸۰ برای احیای تولید ابریشم اقداماتی صورت گرفت، ولی توجه بیشتر به افزایش تولید برنج و تنباکو می‌شد. گرچه کوشش برای افزایش تولید تنباکو چندان موفقیت‌آمیز نبود، ولی تولید برنج افزایش قابل توجهی یافت. از یک سو، مهم‌ترین ماده غذایی ساکنان منطقه بود و از سوی دیگر با بازاری وسیع و گسترش‌یافته در روسیه هم فاصله چندانی نبود و این دو عامل، به گمان من، موجب افزایش تولید برنج شد. به عنوان مثال اشاره می‌کنم که در ۱۸۹۶ ارزش کل صادرات به روسیه (غیر از ابریشم) معادل ۳۶۵۰۰۰ لیره بود که حدوداً نصف آن را برنج تشکیل می‌داد، در حالی که در همان سال کل ابریشم صادراتی از گیلان معادل ۱۹۱۷۰۰ لیره بود. گرچه درآمد ارزی ناشی از صدور ابریشم در آن در مقایسه با ۱۸۶۴ ناچیز بود، ولی در مقایسه با درآمد ارزی ناشی از صدور ابریشم در ۱۸۷۷ حدود ۸۰ درصد افزایش نشان می‌داد. وقتی به سال‌های ۶-۱۹۰۵ می‌رسیم، کل صادرات ابریشم از گیلان به ۲۱۶۵۰۰ لیره رسید؛ در حالی که صادرات برنج در مقایسه با ۱۸۹۶ بیش از دو برابر شد و به ۴۰۹۰۰۰ لیره رسید.^۴

۱. خودزکو، همان، صص، ۳-۱۰۲. همچنین ابوت، ک. ای: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۸۱۷، جلد ۶۷.
۲. چرچیل: گزارش کنسولی، «ناخوشی کرم ابریشم در گیلان» در PAP، ۱۸۷۶، جلد ۷۴.
۳. چرچیل: گزارش کنسولی، «گیلان» در ۱۸۷۸، جلد ۷۴. علاوه بر ناخوشی کرم ابریشم شیوع طاعون در ۱۸۷۷ هم در این کاهش نقش داشته است. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به فصل هشتم در همین مجموعه.
۴. چرچیل: گزارش کنسولی، «گیلان» در PAP، ۱۸۹۸، جلد ۹۷.
۵. رابینو: گزارش کنسولی، «گیلان و استرآباد» در PAP، ۱۹۰۷، جلد ۹۱.

با وجود این، به گفتن می‌ارزد که کل درآمد ارزی گیلان از صادرات ابریشم و برنج در ۱۹۰۶ معادل ۴۲۰۰۰ لیره کمتر از درآمد ارزی ناشی از ابریشم در ۱۸۶۵ بود و در مقایسه با سال ۱۸۶۴ کاهش معادل ۴۸۲۰۰۰ لیره نشان می‌داد. به سخن دیگر، با وجود افزایش چشمگیر تولید و صدور برنج، لطمات ناشی از ناخوشی کرم ابریشم کاملاً رفع نشد.

نتیجه‌گیری

- در صفحات قبل، بعضی از جنبه‌های تولید و تجارت ابریشم را در گیلان بررسی کردیم. براساس شواهد ارائه شده می‌توان گفت:
- به نظر می‌رسد که تولید ابریشم در قرن هفدهم از تولید ابریشم در قرن نوزدهم بیشتر بوده است.
 - ناخوشی واگیر کرم ابریشم در ۱۸۶۵ لطمه‌ای جبران‌ناپذیر به اقتصاد گیلان و به‌ویژه به تولید و تجارت ابریشم وارد آورد که هرگز جبران نشد.
 - پیامد همین بیماری، مشاغل جانبی، مثل رسیدن ابریشم از بین رفت و صدور پیلۀ ابریشم جای صدور نخ‌های ابریشمی را گرفت.
 - ما شاهد نفوذ سرمایه تجاری - عمدتاً غیرایرانی - در تولید و صادرات ابریشم هستیم که پیامدش از جمله این بود که بخشی از مازاد تولید شده هم توسط این تجار از ایران خارج شد.
 - به‌ویژه در ربع آخر قرن گذشته، تولید و تجارت برنج در گیلان افزایش یافت. ولی این افزایش به حدی نبود که لطمه ناشی از سقوط تولید و صدور ابریشم را کاملاً جبران کند.
 - بعید نیست که با از بین رفتن مشاغل جانبی در تولید ابریشم و کاهش تولید آن، تولیدکنندگان سابق ابریشم، برنجکاران گیلانی در سال‌های بعد بوده‌اند.

قالی بافی ایران در قرن نوزدهم: بررسی اقتصادی - اجتماعی

مقدمه

قالی در ایران فرآورده‌ای مثل دیگر فرآورده‌ها نبوده است. بسیاری از ایرانیان نسبت بهقالی ایران احساسی توأم با عشق و افتخار دارند. یعنی در حالی که به «هنر ایرانی» عشق می‌ورزند، از این‌که سرزمین‌شان در تولیدقالی‌های بسیار مرغوب و برآستی چشمگیر شهره آفاق است، افتخار می‌کنند. وای به روزگار آن ایرانی بخت‌برگشته‌ای که با این جماعت اتفاق نظر نداشته باشد. مستقل از این‌که، انگیزه و پیش‌درآمد این اختلاف نظر چه باشد، دگراندیش به «بی‌مهری به وطن» و حتی «دشمنی با ایران» هم متهم می‌شود.

نویسنده این سطور متأسفانه به این اکثریت تعلق ندارد. گرچه تولیدقالی را به‌عنوان یک نیاز و ضرورت اقتصادی می‌پذیرد، ولی در عصر سلطهٔ بلامنازع صنعت و تکنولوژی و در دوران کامپیوترسالاری، به تولیدقالی در ایران افتخار نمی‌کند. گرچه از زیادی تکرار، همگان انگار پذیرفته‌اند کهقالی محصول «هنر ایرانی» است، ولی تولید این فرآورده با همه جذابیت ظاهری، ربطی به هنر و تولید هنری ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. مواد اولیه‌ای در فرایند تولید با کار بشر ادغام می‌شود و به کمک مقدار ناچیزی ابزار سرمایه‌ای، به تولید کالائی منجر می‌شود که در بازار قابلیت عرضه شدن و مبادله شدن دارد. یک کار هنری، پیش‌شرطش کنترل هنرمند بر خویش و هنر خویش است. از این دیدگاه، به دشواری می‌توانقالی را یک محصول هنری دانست، چون بافندگان در خلق آن کنترلی ندارند. آنچه که «هنرمندان گمنام» نامیده می‌شوند، در واقع کارگران نابالغ و خردسالی هستند که همانند یک ماشین به

کار و تولید مشغولند. گروه‌ها و ترکیب رنگ‌ها و طرح‌ها از پیش و آن‌هم نه توسط آن‌کس که در کارگاه مشغول بافندگی است، بلکه توسط دیگران تعیین می‌شود. اگر قرار است این رشته تولیدی همچنان صنعتی دستی باقی بماند، خصلتی که در عین حال در تعیین مرغوبیت فرآورده نقش تعیین‌کننده دارد، سرشت روند تولید آن چنان است که به‌طور عمده باید از کار کودکان و خردسالان استفاده شود.

از سوی دیگر، اگر صنعت راباوژی بکارگیری ماشین‌آلات در تولید خصلت‌بندی کنیم، به دشواری می‌توان قالی‌بافی را یک صنعت دانست، گرچه بسیاری کسانی که از «صنعت قالی‌بافی» سخن می‌گویند. و اما، اگر صنعت به معنای مجموعه تولیدکنندگان خریدی باشد که کالای مشابه تولید می‌کنند، آنگاه قالی‌بافی که سهل است، همه آن‌هایی که قارچ‌های وحشی را از دامنه کوهستان‌ها جمع‌آوری می‌کنند و در بازار می‌فروشند، صاحب «صنعت» ویژه خویشند.

قالی‌بافی، به‌عنوان یک صنعت دستی و غیرماشینی، امکان رشد و گسترش چندانی ندارد و به‌همین دلیل، امکان بهره‌گیری گسترده از صرفه‌جویی‌های ناشی از تولید انبوه ناچیز است. البته می‌توان شماره دارهای قالی‌بافی را اضافه کرد و شمار بیشتری از بافندگان را به‌کار گرفت و این هم البته امکان‌پذیر است که به مقدار محدودی از شماری از صرفه‌جویی‌های ناشی از تولید به مقیاس وسیع، مانند خرید کلان پشم و مواد رنگی، بهره‌جست. با این همه، برخلاف صنایع غیردستی امکان گسترده برای استفاده از ماشین‌آلات و تکنولوژی جدید به‌منظور بهبود بازدهی وجود ندارد؛ به‌همین دلیل، هزینه اجتماعی تولید فرآورده‌ای همچون قالی نسبتاً بالا است. آنچه که تولید قالی را سودآور می‌کند، نه بالا بودن بازده اجتماعی کار، بلکه پائین بودن مقدار مزد پرداختی است.

برای این‌که مباحث مطروحه در چارچوب تاریخی خویش قرار گیرد، باید به‌طور مختصر به موقعیت کلی اقتصاد ایران در قرن نوزدهم اشاره کنیم.

همانند دیگر جوامع ماقبل صنعتی و پیشاسرمایه‌سالاری، ایران در دوره مورد بررسی صنایع قابل توجهی ندارد. بخش عمده نیروی کار در کشاورزی شاغل است و آنچه که می‌توان از آن به‌عنوان بخش غیرکشاورزی نام برد - گذشته از ناهنجاری‌های ساختاری و محدودیت حیطة عملکرد - از همه طرف زیر ضرب رقبای قدرتمند و

پرنفس‌تر قرار دارد. این‌که فلان یا بهمان محصول وارداتی به مرغوبیت کالای محلی بود یا خیر، فاقد ارزشگذاری تاریخی است و بعلاوه، به‌عنوان وسیله‌ای برای درک بهتر از مسائل و مشکلات اقتصادی ایران مفید فایده نیست. اما واقعیت این است که کالاهای وارداتی، بویژه منسوجات و قند و شکر، به‌ضرر محصولات داخلی بازار را رفته رفته در کنترل خویش گرفت. این روند، اگرچه به آهستگی ولی به‌طرز لاینقطع ادامه یافت.

حکومتگران مسئولیت‌گریز قاجار در سطوح محلی و مرکزی، بی‌اطلاع از آنچه که در دنیا می‌گذشت و بی‌توجه و لاپابالی نسبت به آنچه که در ایران اتفاق می‌افتاد، دل خود را به همسران متعدد و حرمسرای‌شان خوش داشته و سرشان را با آنچه که در اندرون می‌گذشت، گرم می‌کردند و نامطمئن از موقعیت خویش، به فردائی نمی‌اندیشیدند. برای این حکومتگران همین بس که باجی به صورتی برسد و اوضاع حرمسرا فعلاً امن و امان باشد. اگر قالی‌بافان زحمتکش یزدی یا کاشی یا آذری در نتیجه رقابت‌هایی که عمدتاً ریشه در گوناگونی سطح رشد نیروهای مولد در ایران و کشورهای درگیر تجارت با ایران داشت، از میان رفتند، خوب بروند. آنان احتمالاً نه می‌دانستند که چه باید بکنند و نه این‌که می‌خواستند خود را به دردسر بیندازند. برای نمونه، یکی از اسناد پرارزشی که در باره فساد عناصر بالای حکومتی و بی‌توجهی و بی‌علاقگی حکومتگران به سرنوشت مردم عادی، حاوی اطلاعات پرارزشی است، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه است. بررسی این مجموعه یادداشت‌ها به‌وضوح نشان می‌دهد که شاه، صدراعظم و وزراء و حکام محلی به آنچه که کمترین توجهی نداشتند، زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم بود. البته، این را اضافه کنیم که دیگر اسناد قرن نوزدهم هم نشان‌دهنده همین نکات است.

برای مثال، از همان ابتدای قرن نوزدهم، صنعتگران و تجار بومی در موارد متعدد از حاکم و شاه خواستند که در حمایت از آنان، سیاست‌های لازم اتخاذ شود که نشد. فریزرنوشت که چیت و دیگر منسوجات از رقابت محصولات هندی و اروپائی لطمات زیادی خورده و به‌همین دلیل به‌شاه شکایت کرده و خواستار محدود کردن واردات این محصولات شده‌اند که طبیعتاً فتحعلی‌شاه گرفتار تراز آن بود که به این مسائل کم‌اهمیت توجه کند! در زمان جانشین او، محمدشاه، شماری از تجار تبریز به بهمن‌میرزا،

حاکم آذربایجان شکایت بردند و خواستار محدود کردن واردات محصولات فرنگ شدند و او سر باز زد. با این که تجار در شکایت نامه‌شان متذکر شدند که تجار یونانی مقیم تبریز، که در واقع در حمایت دولت بریتانیا بودند، محصولات را مصنوعاً ۲۰-۱۰ درصد ارزان‌تر می‌فروشدند و در حال قبضه کردن بازارند، ولی همان‌گونه که کنسول بریتانیا در گزارش مورخ ۲۵ نوامبر ۱۸۴۴ به لرد ابردین متذکر شد، «... دریافته‌ام که تقاضای تجار از سوی نخست‌وزیر و شاه مورد حمایت قرار نگرفته است.» و حتی مدعی شد که شاه در پاسخ گفته است که: «... هرچه که بر سر مملکت می‌آید، بیاید. این امر که تجارت بیشتر با اروپا موجب افزایش درآمد گمرکات می‌شود، او را راضی می‌کند.»^۱

یک سال بعد، همین کنسول به مقامات مافوق خود گزارش کرد که «صنعتگران کاشان توماری به شاه فرستادند و خواستار حمایت در برابر واردات اروپائی شدند.» تجار تبریز هم مجدداً از فعالیت‌های تجار یونانی شکایت نمودند و حتی نماینده‌ای به تهران فرستادند، ولی همو افزود که «بِعلاقگی نخست‌وزیر [حاج میرزا آغاسی] به مسائلی از این دست، واضح‌تر از آن است که برای نماینده‌اعزامی تبریز امیدی باقی گذاشته باشد. دیگر وزراء هم که بدون رشوه کلان کاری نمی‌کنند.»^۲

بی‌سبب نبود که صنایع دستی در بسیاری از نقاط ایران صدمات فراوانی دید و از بین رفت. آنچه که در این مقطع می‌توان گفت، این‌که:

— فقط صناعی که در معرض رقابت خارجی نبودند، توانستند باقی بمانند. به‌عنوان نمونه، می‌توان از قالی‌بافی نام برد.

— فقط صناعی که می‌توانستند در اروپا بازار داشته باشند و در نتیجه برای تأمین مالی واردات روزافزون مورد استفاده قرار بگیرند، از حمایت نسبی روس و بریتانیا بهره‌مند می‌شدند. در این مورد هم فقط می‌توان به نمونه قالی اشاره نمود.

به‌این ترتیب، این نکته قابل ذکر است که رشد و گسترش قالی‌بافی قبل از آن‌که بیان گسترش تولید در بخش غیرکشاورزی ایران باشد، که به گمان من نبود، ترجمان

۱. ابوت، کیت: گزارش‌های مورخ ۲۴ ژوئن ۱۸۴۴ و ۲۵ نوامبر ۱۸۴۴. بریتانیا: اسناد وزارت امور خارجه، سری ۱۰۷-۶۰.

۲. ابوت، کیت: گزارش، ۳۱ مارچ ۱۸۴۵، بریتانیا، اسناد وزارت امور خارجه، سری ۱۱۷-۶۰.

تحقق تقسیم‌کاری بود که سرمایه‌سالاری اروپا بر اقتصاد محتضر ایران تحمیل کرده بود. در چنین وضعیتی، هرچه که قالی‌بافی گسترش می‌یافت و صدور قالی به امریکا و اروپا بیشتر می‌شد، کالاهای وارداتی بیشتری سرریز بازارهای ایران می‌شدند و از این رهگذر، لطمات وارده به صناعی که در معرض رقابت بودند، بیشتر می‌شد. همان‌گونه که خواهیم دید، یکی از علل مهم سرمایه‌گذاری سرمایه‌داران غیرایرانی در قالی‌بافی، یافتن راهی برای خروج سرمایه از ایران بود. به اعتقاد من، در شرایطی که در آن دوران وجود داشت، این وجه از مسئله قالی‌بافی در ایران از اهمیت زیادی برخوردار است. چون از یک سو، قالی‌بافی صنعتی است که فاقد آن مختصاتی است که صنعت به معنای جامع کلمه باید دارا باشد و محکوم است که تولیدی دستی و در مقیاس کوچک و غیرکارخانه‌ای باقی بماند. ولی از سوی دیگر، صدور روزافزون قالی در آن سال‌ها، ایفاگر این نقش شد که صنایع قابل دگرسان شدن و فرا روئیدن به صنعت مادر را با گرفتاری‌های بیشتری مواجه ساخت. در صفحات آینده، به بعضی از این مسائل باز خواهیم گشت.

تولید قالی در ایران در قرن نوزدهم

قالی از زمان‌های بسیار دور توسط عشایر، روستائیان و شهرنشینان بافته می‌شد و در چند قرن اخیر، حداقل از قرن شانزدهم میلادی به این سو، در خارج از ایران از شهرت و آوازه‌ای قابل توجه برخوردار بود. با این وصف، فقط از نیمه دوم قرن گذشته است که تولید و صادرات آن اهمیتی قابل توجه می‌یابد. از یک طرف، بالا رفتن تقاضا برای کالائی مانند قالی که می‌تواند نیازهای اقشار مرفه و طبقه متوسط اروپائی و امریکائی را برآورده کند و از طرف دیگر، استیصال ایران برای تأمین وسیله‌ای قابل اطمینان برای تأمین مالی واردات، دست به‌دست هم داده گسترش تولید و اهمیت روزافزون قالی را به‌دنبال آوردند. افزایش تقاضای قالی نه فقط موجب افزایش تولید در واحدهای تولیدی سنتی (خانواری) شد، بلکه موجب گشت که سرمایه خارجی - عمدتاً انگلیسی و روسی - هم در این رشته به‌کار بیافتد، به‌طوری که در اواخر قرن گذشته واحدهای مانوفاکتوری تولید قالی هم به‌وجود می‌آید.

به‌طورکلی، در بسیاری از روستاها و در میان اکثریت قریب به اتفاق عشایر و در

میان شماری از شهرنشینان نقاط مختلف کشور، بافتن قالی و شال رواج داشت. ولی لازم به یادآوری است که تولید قالی عمدتاً در مناطقی متمرکز بود که پشم و غلات فراوان و ارزان بودند. ارزانی غلات به نوبه خود پرداخت مزد کمتر به بافندگان را امکان‌پذیر می‌ساخت و به این ترتیب، همان‌گونه که خواهد آمد، ما شاهد گسترش شاخه‌ای از تولید هستیم که سوددهی قابل توجهی داشت. با این تفصیل، مراکز عمده بافندگی قالی را می‌توان فهرست‌وار به شرح زیر برشمرد: اصفهان، خراسان، فارس، سلطان‌آباد، کرمان، آذربایجان، کرمانشاهان. در سال‌های پایانی قرن نوزدهم، تولید قالی در تبریز، به‌طور عمده در نتیجه سرمایه‌گذاری خارجی، پیشرفت چشمگیری داشت. تا آنجا که می‌دانیم، بافتن قالی در مازندران، گیلان و خوزستان چندان معمول نبوده است. البته عشایر کوچنده این مناطق وضعیت متفاوتی داشتند. از منطقه یزد که پارچه‌بافی پنبه‌ای آن نسبتاً معروف بود، شاهدی مبنی بر بافتن قالی در دست نداریم. به همین ترتیب، در منطقه بندرعباس هم گویا قالی‌بافی وجود نداشته است. در گرگان، فقط ترکمن‌ها بودند که به‌طور وسیع به قالی‌بافی می‌پرداختند.

در میان بافندگان قالی، بافندگی قالی در بین روستائیان و شهرنشین‌ها منظم‌تر و پیگیرانه‌تر بوده است، در حالی که بافندگان عشایری، با وجود این که تولیدکنندگان عمده پشم خام بودند، ولی بافندگی قالی کار و حرفه اصلی‌شان نبوده است.

این نکته لازم به ذکر است که حتی پس از تأسیس کارگاه‌های قالی‌بافی در تبریز و دراراک کنونی، بخش عمده قالی توسط خانوارهای روستائی و عشایری تولید می‌شده است. به همین دلیل، می‌توان گفت که درآمدناشی از قالی‌بافی برای روستائیان و عشایر قابل توجه بوده است. تولید قالی و شال، به‌طور کامل کارطلب (labour-intensive) بود و با استفاده از ابزاری بسیار ابتدائی و کلاً با دست بافته می‌شد. نخ مورد استفاده با دوک‌های دستی رشته می‌شد و همه بافتن‌ها و گره زدن‌ها بر دارهای سنتی قالی‌بافی با دست انجام می‌گرفت؛ اگرچه اکنون هم این شیوه در قالی‌بافی سنتی کماکان رایج است. به این ترتیب، می‌توان گفت که خصلت کارطلب بودن قالی‌بافی موجب می‌شد که شمار قابل توجهی از روستائیان و عشایر و حتی شهرنشین‌ها در این بخش شاغل باشند و درآمد حاصل، بخش قابل توجهی از درآمدهای نقدی این جماعت باشد. کارگاه‌های قالی‌بافی فقط در شهرها و یا در حاشیه شهرها وجود داشتند. از جمله دلایلی که

می‌توان ارائه نمود، این که تمرکز نیروی کار در شهرها به‌طور نسبی بیشتر بوده است. بعلاوه، چون این کارگاه‌ها عمدتاً با سرمایه خارجی تأسیس شده بودند و چون سرمایه خارجی همیشه و همه‌جا دل‌نگران امنیت خویش است، شهرها بهتر از روستاها و یا عشایر چنین امنیتی را تأمین می‌کرده‌اند. گذشته از آن، بافندگان روستائیان از یک سو «در دهات کوچک دور افتاده» زندگی می‌کردند و از سوی دیگر، علاوه بر بافندگی، مسئولیت «انجام کارهای خانگی» را هم به‌عهده داشتند.^۱ در این جا، به‌طور مشخص، اشاره ناظر به زنان روستائی است که درگیر قالی‌بافی بوده‌اند.

تکنیک‌های تولیدی برای بافتن قالی در همه جای ایران مانند هم بود و از ابزار کار مشابهی هم استفاده می‌کردند. خصلت برجسته قالی‌بافی این بود که بافندگی به زمان زیادی نیاز داشت، به طوری که براساس تخمینی که در اختیار داریم برای بافتن یک قالی مرغوب، لازم بود که ۳ یا ۴ بافنده از طلوع تا غروب آفتاب و ۷ روز در هفته و بین یک تا دو سال کار کنند.^۲ این نیز گفتمانی است که افزایش تولید قالی و صادرات بیشتر آن به خارج، باعث شد که قیمت پشم هم افزایش یابد و از این رهگذر، عشایر که تقریباً در تولید پشم موقعیتی انحصاری داشتند بیشتر از دیگران بهره‌مند شدند.

اگرچه می‌دانیم که برای روستائیان و عشایر قالی‌بافی اهمیت فراوانی داشت، ولی به علت فقدان داده‌های آماری، تعیین موقعیت واقعی قالی‌بافی در اقتصاد روستائی ایران، به‌ویژه از نظر درآمد و اشتغال، ناممکن است. با این همه، برای این که از اهمیت قالی‌بافی تصویری کلی داشته باشیم، شماری از اسناد قرن نوزدهم را مرور می‌کنیم.

در ناحیه همدان که به قول رایینو در سال‌های اول قرن حاضر «قالی‌های زیادی بافته می‌شد»، ولی هیچکدام در حول و حوش شهر بافته نمی‌شدند. تمام قالی‌بافی این ناحیه «توسط روستائیان و عشایر» انجام می‌گرفت و بهترین قالی‌ها را ایل قره‌گوزلو می‌بافتند.^۳ در خراسان نه فقط در شهرها و در روستاها قالی می‌بافتند، بلکه «در

۱. مک‌لین، اچ. دبلیو: «گزارشی در باره موقعیت و دورنمای تجارت بریتانیا در ایران»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۵، جلد ۹۵، ص ۳۳. ۲. جمال‌زاده، محمدعلی: گنج شایگان، برلن، ۱۹۱۵، ص ۷۸. ۳. رایینو، اچ. ال: گزارش کنسولی، «کرمانشاه»، ۱۹۰۳-۴، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۴، جلد ۱۰۰.

چادرهای عشایر هم قالی زیادی بافته می‌شود.^۱ تعداد دارهای قالی‌بافی را در بین عشایر خراسان در ۱۹۰۵ بین ۲ تا ۳ هزار تخمین زده‌اند.^۲ از ایالت اصفهان گزارش شده است که بختیاری‌ها «بسیار مشتاق‌اند که قالی‌بافی‌شان را گسترش بدهند» و اگر به این هدف دست یابند، «... تردیدی نیست که می‌توانند قالی‌هایی تولید کنند که با قالی‌های طایفه قشقایی در فارس رقابت کند؛ قالی‌هایی که احتمالاً بیشتر از دیگران طرفدار دارند...»^۳

در سال‌های ۱۸۸۰ در گزارشی می‌خوانیم که قالی‌بافی کرمانشاه «از اهمیت زیادی برخوردار است و موجب افزایش ثروت این ایالت شده است.» و «دردهات و درچادرهای قبایل کوچنده عمدتاً توسط زنان و کودکان قالی بافته می‌شود. برای بافتن قالی به ماشین‌آلات پیچیده نیازی نیست... با استفاده از مکانیسمی بسیار ساده قالی‌های بسیار زیبایی می‌بافند.»^۴

با وجود این، برخلاف وضعیتی که در دیگر مناطق ایران وجود داشت، قالی‌بافی در ایالت کرمانشاه به دلیل «حرص و طمع حکام» و همچنین «شیوع مکرر وبا و طاعون» کاهش یافت. با این همه، در سندی مربوط به سال ۱۹۰۳ آمده است که زنان ایل گوران، گاه «قالی‌های بسیار زیبایی» می‌بافند ولی کردها ترجیح می‌دهند «گلیم ببافند که زودتر تمام می‌شود و آسان‌تر به فروش می‌رسد»، و از آن مهم‌تر «کمتر توسط رئیس قبیله یا حکام مصادره می‌شود.»^۵

اکنون به قالی‌بافی در اراک (سلطان‌آباد) خواهیم پرداخت، ولی مقدمتاً بگویم که در روستاهای اطراف اراک هم قالی‌بافی از اهمیت وافری برخوردار بوده است. برای مثال، روستای اینجدان (Injedan) در شرق اراک که ۱۶۰۰ نفر جمعیت داشت، «علاوه بر باغات و کشت و ذرع فراوان» ۲۵۰ دار قالی هم وجود داشت و به علاوه به گفته کنسول پریس «رنگ‌های قرمز این منطقه نیز بسیار معروف است.» کمی آن سوی تر،

۱. ایلیس، ان: گزارش کنسولی، «خراسان»، ۹۲-۱۸۹۱، اسناد پارلمانی، ۹۴-۱۸۹۳، جلد ۹۵.

۲. سایکس، پی. ام: گزارش کنسولی، «خراسان»، ۱۹۰۵، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۶، جلد ۱۲۷.

۳. پریس، جی. آر: گزارش کنسولی، «اصفهان و بزد»، ۹۵-۱۸۹۴، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۶، جلد ۸۸.

۴. نقل از رابینو، ایچ. ال: «موقعیت عمومی... کرمانشاه...»، اسناد پارلمانی، ۱۹۰۳، جلد ۷۶، ص ۲۰.

۵. همان، ص ۲۰.

در روستای چنار (Chinar) که فقط ۸۰ خانه وجود داشت، ۲۰ دار قالی‌بافی داشتند.^۱ در جنوب شهر اراک، در روستای گویلی (Guili) که جمعیتش ۶۰ خانوار بود، ۲۵ دار قالی‌بافی وجود داشت و به علاوه، قالی‌بافان این روستا «از نظر کیفیت مرغوب و اندازه قالی‌هایی که می‌بافند و همچنین خلوص رنگ‌هایی که برای رنگ آمیزی پشم‌ها به کار می‌برند، سرآمد دیگران هستند...»^۲

به طور کلی، در ۱۵۰ روستای اطراف اراک، حدوداً ۵۰۰۰ دار قالی‌بافی وجود داشت و «ده‌هزار نفر به قالی‌بافی مشغول بودند.»^۳ به این ترتیب، مشاهده می‌کنیم که در قرن نوزدهم، قالی‌بافی به طور عمده، صنعتی روستایی بود و با وجود تحولاتی که در اواخر قرن پیش آمد (که به آن خواهیم پرداخت) صنعتی روستایی و خانواری باقی ماند. گرچه آمار و ارقام قابل اعتماد و منظم در اختیار نداریم، ولی براساس شواهد موجود، براین باوریم که درآمد ناشی از فروش قالی و شال برای روستائیان قابل توجه بوده است. با وجود گسترش قالی و شال‌بافی در شهرها، بافتن قالی و شال عمدتاً در حوزه روستا و عشایر باقی ماند.

الف) سازمان تولید

برای تولید هر فرآورده که به طور مستقیم از طبیعت به دست نیاید، ضروری است که عوامل گوناگون تولید، کار، سرمایه و فرآورده‌های طبیعی و به دست آمده از طبیعت براساس قواعد و نظام‌های مشخصی با هم و درهم ادغام شوند. قالی‌بافی ایران از این قاعده کلی مستثنی نیست.

براساس اطلاعاتی که در اختیار داریم، می‌توان گفت که عمده‌ترین شیوه سازماندهی تولید، در واحدهای کوچک و در سطح خانوار بوده است. برای این منظور تجار و دارندگان پول نقد و سرمایه مالی با پرداخت ودیعه‌ای که عمدتاً صرف خرید مواد اولیه می‌شد، این قالی‌ها را پیش خرید کرده و سپس محصول نهایی را خود در بازار می‌فروختند یا به خارج از ایران صادر می‌کردند. خرید مواد اولیه، عمدتاً پشم و

۱. پریس: «گزارش سفر به بزد، کرمان و شیراز...»، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۴، جلد ۸۷، ص ۶۱.

۲. همان، ص ۵۴.

۳. نقل از، عبوسی، چارلز: تاریخ اقتصادی ایران ۱۹۰۶-۱۸۰۰، شبکاگو، ۱۹۷۱، ص ۳۰۲.

ریسیدن و رنگ آمیزی آن براساس طرح‌های درخواستی تجار، توسط خانوار بافنده صورت می‌گرفت. در باره این شیوه تولید قالی دوریس در ۱۸۹۱ نوشت: «بافندگی قالی توسط زنان در سنین مختلف صورت می‌گیرد. تنها سهمی که مردان دارند، این است که تاجری که قالی را پیش خرید کرده است، طرح‌ها و رنگ‌ها را به آن‌ها داده و پول لازم برای بافندگی را می‌پردازد. خرید پشم هم توسط مردان صورت می‌گیرد و پس از اتمام کار هم قالی را مردان به تاجر تحویل می‌دهند.»^۱

در مواردی، به گفته یک ناظر دیگر، متقاضی خود «طرح‌ها را در اختیار بافندگان می‌گذارد و همچنین مقادیر معینی از پشم را که به رنگ‌های مورد نیاز برای یک قالی رنگ آمیزی شده است، در اختیار آنان قرار می‌دهد.»^۲ به عقیده این ناظر، دلیل این کار این بود که رنگ‌های گوناگون به‌طور یک‌دست به کار گرفته شود. در بعضی از موارد اتفاق می‌افتاد که «بافندگان متقلب» پشم‌های مرغوب را می‌فروختند و به عوض با پشم نامرغوب قالی را می‌بافتند و یا این‌که از رنگ‌های غیرطبیعی استفاده می‌کردند. مواردی هم بوده است که حتی قالی تمام شده را به دیگری می‌فروختند و بافتن قالی جدید را آغاز کرده و تاریخ تحویل را به تعویق می‌انداختند.^۳ یکی دیگر از کارهایی که توسط مردان انجام می‌شد، برپا کردن دار قالی بود.

شیوه دیگری از سازماندهی تولید، بافندگی در کارگاه‌های کوچک بود که بین ۱۰ تا ۲۰ دار قالی‌بافی داشت و تحت نظر یک سرپرست که او را استاد می‌نامیدند، قالی بافته می‌شد.

در اوائل کار، قالی براساس طرح‌هایی بافته می‌شد که از حافظه و با صدای آهسته‌ای به اطلاع بافندگان می‌رسید. به سخن دیگر، این طرح‌ها هنوز به‌روی کاغذ نیامده بود، ولی حدوداً در اواخر قرن نوزدهم، طرح‌های قالی از روی آنچه که با مهارت تمام روی کاغذ کشیده شده و حتی رنگ آمیزی شده بود به بافندگان دیکته می‌شد. استاد، گره‌ها و رنگ‌ها را به صدای بلند اعلام می‌کرد و بافندگان که معمولاً

۱. دوریس، ام. جی: «قالی‌بافی ایران»، نشریه انجمن هنرها، ۲۴ ژوئیه ۱۸۹۱، ص ۷۳۲.

۲. مک‌کلین، همان، ص ۲۳.

۳. گلبدو نیوکومن، ا. لاج: «گزارش هیئت تجارتهی بریتانیا به جنوب شرقی ایران...»، اسناد محرمانه، شماره ۸۷۷۸، ۱۹۰۵، ص ۸۳.

کودکان و خردسال بودند، حرف‌های استاد را طوطی‌وار تکرار می‌کردند و در همان حال می‌بافتند. در این کارگاه‌ها، قالی‌ها را معمولاً به صورت جفت می‌بافتند و یکی از دلایل این بود که در مزد استاد صرفه‌جویی کرده باشند. براین شیوه سازماندهی تولید نیز تجار کنترل مالی داشتند؛ به این معنی که قالی را از استاد پیش خرید می‌کردند و بیعانه را به او می‌پرداختند و پس آنگاه، قالی بافته شده را بلافاصله پس از اتمام، صاحب می‌شدند.

در هر دوی این حالات، یعنی چه در شیوه تولید خانواری و چه در کارگاه کوچک، تاجر محدودیت زمانی قائل می‌شدند که تا پایان آن مهلت، قالی تمام شده باید تحویل داده می‌شد، ولی اغلب اوقات چنین نمی‌شد.

برخلاف شیوه سازماندهی خانواری، کارگاه‌های کوچک، استاد و بافندگان به کار مزدبگیری اشتغال داشتند. به عبارت دیگر، با همه سادگی، شاهد فرا روئیدن اولین نشانه‌های مناسبات سرمایه‌سالاری هستیم، ولی در هر دو این حالات، تاجر متقاضی کنترل مؤثری بر تولید روزمره نداشت و این احتمالاً نشان‌دهنده اختلاف آن شیوه با مناسبات سرمایه‌سالاری مدرن است.

تخمین شماره این کارگاه‌ها غیرممکن است، ولی می‌دانیم که برای مثال در کرمان، اصفهان و احتمالاً در دیگر شهرها از این کارگاه‌ها وجود داشته است. کنسول پریس در ۱۸۹۴ از کرمان گزارش کرد که در آن شهر ۶ استاد قالی‌باف بودند که رویهم حدود ۵۰ دار قالی‌بافی داشتند.^۱ در پیوند با اصفهان، همین کنسول در ۱۸۹۵ گزارش کرد که «شخصی که پارسال یک کارگاه قالی‌بافی، با ۱۰ دار قالی‌بافی... شروع به کار کرد... در این فکر است که شماره دارهای قالی‌بافی را دو برابر کند.»^۲ یک نویسنده روسی ادعا کرده است که کارگاه‌هایی با ۱۰۰ بافنده و بیشتر در چندین مرکز قالی‌بافی برافه افتاده است، ولی جزئیاتی در باره این مراکز ارائه نکرد.^۳ و بالاخره، در ربع آخر قرن نوزدهم، تحولات جدیدی پیش آمد و چند کارگاه بزرگ قالی‌بافی در چندین مرکز، عمدتاً در اراک و تبریز، احداث شد. پیدایش این

۱. پریس: «گزارش سفر...»، همان، ص ۳۱.

۲. پریس: گزارش کنسولی، «اصفهان» ۱۸۹۴، اسناد پارلمانی، ۱۸۹۶ جلد ۸۸.

۳. نقل از عیسوی، همان، ص ۲۹۸.

کارگاه‌ها که تماماً در مالکیت و کنترل غیرایرانی‌ها بود، در ضمن، نمودار گسترش مناسبات سرمایه‌سالاری در قالی‌بافی ایران بود. صاحبان این کارگاه‌ها نه فقط مواد اولیه را خود تهیه می‌کردند و محصول نهائی را در بازار فروش عرضه می‌کردند، بلکه بر مراحل مختلف تولید کنترل مؤثری هم اعمال می‌کردند. یکی از عمده‌ترین وجوه تحول این بود که مزد بافندگان به‌طور روزانه یا هفتگی پرداخت می‌شد. همان‌گونه که بنجامین در ۱۸۸۷ نوشت، سرمایه‌داران نه فقط بر تولید، کنترل مالی داشتند بلکه جنبه‌های تکنیکی تولید هم در کنترل ایشان بود. در باره یکی از این کارگاه‌ها، کمپانی زیگلر در اراک، آمده است که «این کمپانی بافندگان را استخدام می‌کند، ولی یکی از شرایط قرارداد این است که آنان نباید سلیقه فردی‌شان را در کارها دخالت بدهند، بلکه مثل یک ماشین بایستی طرح‌هایی را باز تولید کنند که مطابق خواسته‌های مد روز اروپاست.»^۱ چند سال بعد، کنسول پریس در باره کمپانی زیگلر نوشت: «در بیرون از شهر [اراک] این کمپانی تأسیسات عظیمی ساخته است که ۴۰۰۰۰ یارد مربع وسعت دارد. هزینه ساختمان حدوداً ۶۰۰۰۰ لیره استرلینگ [حدوداً ۲۲۸۰۰ تومان] شده است. این بنا به قدری عظیم است که اهالی شهر آن را قلعه نام گذاشته‌اند. این مجموعه شامل محل سکونت بافندگان، انبارها و از همه مهم‌تر اتاق‌های مخصوص رنگرزی است...»^۲

اما باید بگویم که پدیدار شدن این کارگاه‌های بزرگ، عمدتاً با سرمایه خارجی، بر قالی‌بافی ایران تأثیر مهمی گذاشت و بویژه در پیوند با صادرات قالی از ایران اثرات قابل تأملی گذاشت که در فصل بعدی به آن خواهیم پرداخت.

اگرچه به تقسیم‌کار در قالی‌بافی جداگانه خواهیم پرداخت و تا آنجا که امکان‌پذیر باشد جنبه‌هایی از تقسیم‌کار موجود را باز خواهیم شناخت، ولی عمده‌ترین تأثیر پدیدار شدن این کارگاه‌های بزرگ، تعمیق و گسترش تقسیم‌کار در این رشته تولیدی بود. به قول عبدالله اف مورخ روسی: «در بعضی از این کارگاه‌ها، متخصصینی بودند که کارشان رنگ آمیزی الیاف بود که به صورت کلاف جمع‌آوری شده بود. اغلب اوقات، تجار بزرگ که صاحبان این کارگاه‌ها بودند خود پشم را خریداری می‌کردند و برای

۱. بنجامین، اس. جی. دبلیو: ایران و ایرانیان، لندن، ۱۸۸۷، ص ۴۲۳.

۲. پریس: «گزارش سفر...»، ص ۵۷.

رشتن آن را در اختیار خانوارها قرار می‌دادند و پس آنگاه نخ‌های رشته شده را در اتاق‌های مخصوص رنگرزی که متعلق به خودشان بود، رنگ آمیزی می‌کردند...»^۱ گفتنی است که این نوع تقسیم‌کار بسیار شبیه تقسیم‌کاری است که آدام اسمیت از آن نام برده است، که در نهایت منجر به صرفه‌جویی‌هایی می‌شد که در پیوند با مقیاس تولید مفهوم می‌یافت. این نکته نیز لازم به ذکر است که مقیاس و اندازه بعضی از این کارگاه‌ها برای ایران قرن نوزدهم و بخصوص در مقایسه با آنچه از بخش کشاورزی می‌دانیم، بسیار چشمگیر بود. برای نمونه، عبدالله اف یادآور شد که یک شهروند روسی به نام گنجی‌اف در تبریز صاحب کارگاهی بود که «۱۵۰۰ بافنده در آن کار می‌کردند... و حدوداً یکصد قالی همزمان بافته می‌شد.»^۲ البته همواره ادامه می‌دهد که صاحبان کارگاه‌های بزرگ، علاوه بر تولید قالی در کارگاه، با توزیع پشم بین بافندگان نظام خانواری، شماری از این نوع بافندگان را نیز به کار گرفته بودند. به تعبیر این نویسنده «خانه بافندگان» به صورت «واحد خارجی» این کارگاه‌ها درمی‌آمد.^۳ تردیدی نیست که این شیوه سازماندهی تولید با نظام خانواری که در بیشتر بحث شد، تفاوت می‌کرده است. به این معنی که در نظام خانواری، تاجر متقاضی فقط می‌توانسته کنترل مالی اعمال کند، در حالی که در این شکل، مواد اولیه عمده (پشم) هم در کنترل تجار بوده است. ولی به اعتقاد من، خانه بافندگان را به‌عنوان واحد خارجی کارگاه‌های بزرگ به حساب آوردن، ارزیابی قابل قبولی نیست. گرچه عبدالله‌اف مشخص نمی‌کند که شیوه پرداخت به بافندگان چگونه بوده است، ولی در نبود کنترل تکنیکی بر تولید، نظام گاه‌مزدی نمی‌توانسته وجود داشته باشد و پرداخت، به احتمال زیاد، حالت کارمزدی داشت؛ یعنی بازای یک قالی یا قالیچه تمام شده. در این راستا و از دیدگاه روش‌شناسی اقتصادی سیاسی، این تفاوت تعیین‌کننده‌ای بین دو شیوه مختلف سازمان تولید است. چون همان‌طور که گفتیم، در کارگاه‌های بزرگ، سرمایه‌دار نه فقط شیوه مزدبگیری روزانه یا هفتگی [گاه‌مزدی] را اعمال می‌کرد، بلکه بر تولید علاوه بر کنترل مالی، کنترل تکنیکی هم داشت. بی‌گمان این درست است که تأسیس این کارگاه‌های بزرگ که با نظام سرمایه‌سالاری اداره می‌شدند،

۱. نقل از عیوی، همان، ص ۲۹۷.

۲. همان، ص ۲۹۸.

۳. همان، ص ۲۹۸.